



# جنگ خلق

جریکهای فدائی خلق ایران  
( ارتش رهاییبخش خلقهای ایران )

ارگان  
تئوریک - سیاسی

اسفند ماه ۱۳۶۷

شماره ۱۱

سال چهارم

• مبارزه سیاسی و مبارزه مسلحانه

(۳) ( بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر )

• واقعه چهارم بهمن و معضل وحدت (۱)

# • مبارزهٔ سیاسی و مبارزهٔ مسلحانه

## (۳) (بحثی پیرامون سازماندهی طبقه کارگر)

### ۲- اگنومیسیم در تدوین راه انقلاب

#### الف - کمونیستها و جنبشهای خود بخودی توده ها

همانگونه که در قسمت دوم این مقاله ملاحظه کردیم در نگرش اتحادیه کمونیستها به مسئله انقلاب، طبقات و مبارزه طبقاتی بعنوان نیروی محرکه و موتور حرکت تاریخ ملانی را اشغال نمی کنند و صرفا ابزارهای مکانیکی و مرده ای تلقی میشوند که مستقیما و بلاواسطه بر اثر عملکرد تضادهای و کشمکشهای زندگی اقتصادی انسانها فعال میگرددند. همین منطق نگرش اگنومیسیتی به کل مسئله انقلاب است که خواه ناخواه در درک اتحادیه از راه انقلاب منعکس شده و راهنمای آن در تدوین راه انقلاب میگردد. اگر این اقتصاد جامعه است که مستقیما و بیواسطه با معین ساختن خصلت و اهداف انقلاب و نشان دادن سیر آتی تحولات انقلابی جامعه، موجبات فعالیت اجتماعی طبقات را فراهم می آورد، پس طبیعی است که با اتناء به همین فاکتور عینی، میتوان و باید مسئله چگونگی کسب قدرت سیاسی را نیز حل کرد. در واقع محتوای اگنومیسیتی راهی که اتحادیه برای انقلاب ایران پیش میگذارد و التقاط لاعلاجی که در تبیین این راه بدان دچار است، ریشه در همین منطق نگرش اگنومیسیتی دارد.

اساس راه انقلابی که اتحادیه در شرایط ایران طرح میکند همانطور که در قسمت دوم این مقاله بدان پرداختیم، تلفیقی از قیام مسلحانه شهری و جنگ توده ای طولانی است: تعرض استراتژیک به منظور کسب سراسری قدرت سیاسی بشکل قیام مسلحانه شهری، و پروسه تدارک و سازماندهی

چنین قیامی از طریق جنگ انقلابی طولانی .

صرف نظر از جنبه التقاطی چنین راهی ، توضیح اتحادیه پیرامون ضرورت این راه انقلاب ، سراسر بیان يك بينش اكونوميستی است . برای نشان دادن این موضوع هیچ لازم نیست کل راهی را که اتحادیه طرح می کند مورد بررسی قرار دهیم ، همین قدر کافی است که نقطه شروع این پروسه یعنی آغاز جنگ انقلابی طولانی که در واقع از نظر اتحادیه دوره تدارک قیام مسلحانه شهری را در بر میگیرد را مورد توجه قرار دهیم تا ماهیت اكونوميستی این بینش روشن گردد . اتحادیه کمونیستها می نویسد :

" اما در عین حال ، پروسه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید دربرگیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و به سرانجام رساندن تحولات آتی انقلابی جامعه باشد . تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیق ترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان را دربرگیرد . در جامعه ما پرولتاریای آگاه می تواند از همان مراحل اولیه فعالیت اش و با نیروئی کم با دست زدن به عالی ترین شکل مبارزه انقلابی - یعنی جنگ مسلحانه - در نقطه ای مساعد از کشور این نوع بسیج و تدارک را آغاز کند . "

اما باید دید که منظور اتحادیه از نقطه مساعد برای شروع جنگ انقلابی طولانی به منظور " عمیق ترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان " به مثابه دوره تدارک و آماده شدن برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری چیست و این نقطه مساعد چه مختصاتی دارد و اصولا در چهارچوب راه انقلاب مورد نظر اتحادیه از چه جایگاه و اهمیتی برخوردار است ؟ اتحادیه این نقطه مساعد برای شروع جنگ انقلابی را بدین نحو روشن می کند :

" تجارب انقلابی اخیر ایران نشان داده که فرصت دست زدن به عالمتربین شدل مبارزه سیاسی انقلابی طبقه لارگر - جنگ انقلابی دراز مدت - مگررا بدست میاید موقعیت متزلزل رژیم شاه از اوائل سال ۵۷ آنچنان بود که سلطه نیروهای نظامی رژیم در بسیاری از شهرهای کوچک سریعآ شکندنه گشته و در حوالی قیام بهممن در بسیاری از نقاط مسلما خبری از آن حاکمیت آهنین نبود . در این موقعیت بسیار مساعد ، يك نیروی کوچک پرولتری اما مستحکم بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتوانست طغیان انقلابی مردم را بسوی برپائی جنگ مسلحانه دراز مدت هدایت کند و حتی مناطقی را نیز آزاد کرده و با استقرار قدرت سیاسی سرخ و شروع تحولات انقلابی در روبنا و زیر بنا در آن مناطق ، جنگ خلق را آغاز نماید . "

این بیانات آشکارا نمونه درخشانی از يك نگرش اكونومیستی به مسئله راه انقلاب بطور اعم و جنگ مسلحانه طولانی بطور اخص است . در واقع اتحادیه بهتر از این نمیتوانست جوهر دنیاله روانه خط مشی خود را از جنبشهای خودبخودی توده ها بیان نماید . بدون آنکه قصد داشته باشیم اهمیت و نقش چنین موقعیتهای مساعدی را در گسترش انقلاب نادیده بگیریم ، مسئله اساسی که باید بر آن مکت شود ، رابطه و پیوندی است که اتحادیه بین راه انقلاب ، راه بسیج و متشکل کردن آگاهانه توده ها در راستای تصرف قدرت سیاسی، با جنبشهای خودبخودی توده ها برقرار میسازد . اتحادیه راه انقلاب و شروع جنگ انقلابی طولانی را به وجود يك موقعیت مساعد و در واقع به تضعیف سلطه نظامی رژیم و برآمد طغیان انقلابی مردم که با تضعیف این سلطه ملازم میباشد مربوط و مشروط میگرداند . تصور نمی کنیم فهم این موضوع برای اتحادیه کار مشکلی باشد که راه انقلاب را به طغیان انقلابی مردم و انفجارات توده ای مشروط و مربوط گردانیدن ، روشی آشکارا اكونومیستی است . " پرالتهاب ترین بسیج انقلابی توده ها " را به پیدایش و یا وجود انفجارهای خودبخودی توده ها مربوط کردن درست مانند همان استدلال اكونومیستهای روسیه است که میگفتند: " همانطوریکه افراد با وجود کلیه موفقیتهای علوم طبیعی ، با اصول آبا و اجدادی زاد و ولد خواهند کرد ، همانطور هم پیدایش نظام جدید اجتماعی در عالم وجود کلیه موفقیتهای علوم اجتماعی و رشد مبارزین آگاه ، در آینده بیشتر نتیجه انفجارهای خودبخودی خواهد بود . " ( چه باید کرد )

در واقع مربوط ساختن راه انقلاب و شروع جنگ انقلابی طولانی به طغیان خودبخودی توده ها دقیقاً بدین معنی است که پیدایش نظام جدید اجتماعی آینده را بیشتر نتیجه انفجارهای خود بخودی مردم بدانیم تا محصول فعالیت آگاهانه انسانها . راه انقلاب از دیدگاه مارکسیسم اساساً به عمل آگاهانه انقلابی و فعالیت پیگیر و همه جانبه پیشاهنگ انقلابی که توده ها را در زمینه همه جانبه مبارزه پرورش داده و بر محور چگونگی تصرف قدرت سیاسی و انهدام نظام موجود متشکل میکند، مربوط و مشروط است .

اگر به گفته های اتحادیه در خصوص پروسه کسب قدرت سیاسی توجه کنیم ، می بینیم که خود اتحادیه هم می پذیرد که "پروسه مبارزه برای کسب قدرت سیاسی باید دربرگیرنده تدارک و آماده شدن برای رهبری و بسرانجام رساندن تحولات آتی انقلابی باشد . و تدارک و آماده شدن پرولتاریا باید عمیق ترین و پرتب و تاب ترین بسیج سیاسی و انقلابی توده های کارگران و دهقانان را در برگیرد ." ، با اینهمه حل عملی مسئله بسیج پرتب و تاب سیاسی و انقلابی را به پیدایش طغیان انقلابی مردم مربوط میسازد . باید از اتحادیه پرسید ، انباشت نیرو ، بسیج و متحد کردن وسیع توده های زحمتکش در راه آزادی و سوسیالیسم مگر نباید بر محور خلق افکار انقلابی ، پرورش

و آماده سازی انقلابی توده ها و آگاه نمودن آنها به شرایط و خصالت عملشان صورت پذیرد؟ طغیان انقلابی مردم که در واقع حادترین تجمع خود بخودی توده ها است، نه تنها نمیتواند ذره ای از اهمیت رهاسازی انرژی انقلابی توده ها به شیوه آگاهانه و در راستای تصرف قدرت سیاسی بگاهد، بلکه اتفاقاً این شرایط به مراتب بر اهمیت این کار می افزاید و وظیفه پیشرو کمونیست را در بسردن آگاهی بمیان توده ها و پرورش سیاسی و متشکل ساختن آنها پیچیده تر و سنگین تر می نماید.

و اما راه انقلاب، راه مبارزه با حکومت مطلقه، به چه معنا است؟ این باید عبارت باشد از:

"پرورش، با انضباط کردن و متشکل ساختن پرولتاریا، تبلیغات سیاسی میان کارگران به منظور رسوا ساختن تمام مظاهر حکومت مطلقه و داغ ننگ زدن بسر چهره کلیه شوالیه های حکومت پلیسی و مجبور کردن حکومت به گذشت و نسه نوطئه". (لنین - وظایف سوسیال دموکراتهای روس)

از همین گفته روشن است که راه انقلاب اساساً به یک کار ماهیتاً سیاسی مربوط میگردد و مسئله گرهی در بحث راه انقلاب این است که در هر شرایط خود ویژه سیاسی روشن کنیم که این کار ماهیتاً سیاسی به چه صورتی انجام می پذیرد. بعبارت دیگر پیشاهنگ انقلاب چه شکل از سازمان و عمل انقلابی را باید برگزیند تا با اتکا به این وسایل بتواند توده های زحمتکش را برای انقلاب کردن و بدست گرفتن قدرت سیاسی آماده و متشکل سازد.

آنچه که مسلم است و باندازه کافی در مارکسیسم پیرامون آن بحث شده است، جنبشهای خود بخودی کارگران و یا حتی طغیان انقلابی مردم، تنها بیانگر روح بیداری در توده ها است و از علائم تمایل و علاقمندی توده ها به شرکت در مبارزه انقلابی و پیگیر است. این جنبشها نشان میدهند که توده های وسیع زحمتکش آماده گشته اند در مبارزه سیاسی را بطور بالفعل دارند. با اینوصاف این مبارزات خود بخودی و طغیان انقلابی مردم که در حقیقت پاسخ خود بخودی آنها به وضع موجود است را هنوز نمیتوان به معنای مبارزه طبقاتی تلقی کرد. این جنبشها باید به مبارزه طبقاتی تبدیل گردد. بقول لنین: "تکامل خود بخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت ایمن نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود". لنین از این واقعیت نتیجه میکشد که پس "وظیفه ما یعنی سوسیال دموکراسی عبارت است از مبارزه علیه جریان خود بخودی و عبارت از آن است که نهضت کارگری را از این تمایل خود بخودی تردیونیونیست که خود را زیر بال و پر بورژوازی میشاند منحرف سازیم و آنرا زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشانیم". پس از دیدگاه طبقاتی پرولتاریا در بحث راه انقلاب مسئله این است که تحت هر شرایط مشخص سیاسی، چگونه انرژی انقلابی توده ها از طریق عمل آگاهانه انقلابی و در راستای کسب قدرت سیاسی آزاد میشود و هم از ایمنی رواست که کوشش پیشاهنگ انقلابی در تحت هر شرایط معین سیاسی که مبارزه توده ها در آن جریان

دارد. تماما معطوف باین امر است که چگونه میتواند با "عنصر خود بخودی تکامل" مبارزه کند و نیروی مخرب خود بخودی را از مسیری که طی میکند یعنی از مسیری که به اسارت و تبعیت آن ازاید ثلویژی و سیاست بورژوازی منجر میگردد، منحرف ساخته و آنرا به تخریب آگاهانه نظام موجود فرا بخواند و در این راستا سازمان دهد. در واقع تعیین راه انقلاب یعنی تعیین اشکال و شیوه های کار ماهیتا سیاسی، پیدا کردن آن شکل از سازمان و عمل انقلابی که بتوسط آن میتوان دست به انقلاب زد.

بنابراین اگر اتحادیه کمونیستها حقیقتا قصد روشن ساختن راه انقلاب ایران را نموده است، قبل از هر چیز باید باین مسئله پاسخ دهد که در شرایط سیاسی ایران کار ماهیتا سیاسی چه شکل مشخصی بخود میگیرد و چگونه میتوان بر علیه جریان خود بخودی مبارزه کرد و این جریان را به فعالیت آگاهانه انقلابی کشانید. واقعیت این است که اتحادیه کمونیستها به هیچیک از مسائل فوق پاسخ نمیدهد و در حقیقت راهی که برای انقلاب ایران پیش میگذارد "درست طریقت همان اپورتونیسیم بیکرانی است که بطور غیر فعال خود را با جریان خود بخودی هماهنگ میسازد". حتی این ادعای اتحادیه مبنی بر اینکه میخواهد طغیان انقلابی مردم را در هر کجا که بروز نمود به سمت برپائی جنگ انقلابی طولانی بعنوان دوره تدارک و آماده سازی نیروها به منظور برپائی قیام مسلحانه شهری هدایت نماید، مطلقا نمیتواند توضیح دهنده مبارزه علیه جریان خود بخودی باشد. این افاضات همان داستان سرائی اوتونومیستهای روسیه است، با این تفاوت که اوتونومیستهای روسی می خواستند به جنبشهای خود بخودی در روسیه که اساسا اقتصادی بود جنبه سیاسی بدهند اما اتحادیه فصد دارد به طغیانهای خود بخودی مردم جنبه مسلحانه بخشد. لنین در اثر جاودانسه خود "چه باید کرد" قاطعانه این چنین سر فرود آوردن در مقابل جریان خود بخودی را بیاد حمله میگیرد و تأکید میکند شرط آنکه بتوان فعالیت خود بخودی توده ها را به یک فعالیت آگاهانه انقلابی نشانید این است که پیشرو انقلابی از همان آغاز با یک خط و برنامه انقلابی پا به جلو صحنه گذارد، و یک فعالیت آگاهانه انقلابی را بنا کند و سپس در طی عمل انقلابی این جریان را با توده های هرچه وسیعتری پیوند داده تا بدین ترتیب یک جنبش توده ای مستقل سیاسی، آگاه و متشکل تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی شکل گیرد. درست در برپا کردن همین فعالیت آگاهانه انقلابی است که

راه انقلابیون کمونیست از راه اوتونومیستها جدا میگردد.

ما در ادامه همین مقاله معنای حقیقی "هدایت طغیان انقلابی مردم بسوی برپائی جنگ مسلحانه دراز مدت" را روشن میسازیم و نشان میدهیم که منظور از این عمل تبدیل حرکت خود بخودی به حرکت آگاهانه نیست، بلکه تبدیل یک شکل خود بخودی بشکل دیگر آن است. اما اینک ببینیم مبانی استدلالی اتحادیه در وابسته دانستن راه انقلاب به وجود "طغیان انقلابی مردم" و اینکه

برپائی جنگ انقلابی طولانی در هر منطقه ای بوجود چنین "ظغیا نهائی" مربوط است" بر چه اساسی استوار می باشد، چرا که با روشن شدن همین میانی است که کل دستگاه بینشی اتحادیه در خصوص راه انقلاب به نحو کاملاً بارزی خود را آشکار میسازد. اتحادیه مطلب را چنین توضیح می دهد:

" پایه های آن تضادی که با تشدیدش جامعه ما مرتباً به تکان درمی آید و طلب انقلاب میزند، نه در ترکیب نیروهای سیاسی و صف بندی طبقات حاکم - کسبه با تحویض آن، این تضاد حل شود و یا تخفیف یابد - بلکه اساساً در ساختار اقتصادی و اجتماعی این جامعه است."

با این ادراک است که اتحادیه در پی یافتن آن تضادی که با تشدیدش جامعه ما مرتباً به تکان درمی آید و طلب انقلاب میزند، به بررسی ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه می پردازد و پس از مختصر بررسی اعلام میدارد که جامعه ما اقتصادش از یکسو وابسته به سرمایه داری جهانی است و از سوی دیگر بطور ناقص و ناموزون رشد یافته است. بدین ترتیب اتحادیه پس از روشن ساختن این تضاد "تکان دهنده جامعه" از یکسو هدف انقلاب را قطع وابستگی و حل ناموزونی تکامل جامعه اعلام میدارد و از سوی دیگر میکوشد انعکاس این هدف را در استراتژی پرولتاریا برای کسب قدرت سیاسی ردیابی کند. اتحادیه در این خصوص می نویسد:

" اگر تکامل تاریخی جامعه ما اینگونه بوده که پروسه انقلاب و قطع حیات جامعه از منطق امپریالیستی را بسیار پیچیده ساخته است، اما خود این سیستم طریق معین سرنوشت ساختنش را نیز ارائه میدهد و در عین پیچیدگی فرصتهای مهمی را در مقابل پرولتاریا می نهد که با سودجستن از آن بتوانند این پروسه را به سرانجام رسانند. بعکس کشورهای پیشرفته سرمایه داری کسب عموماً اوضاع عینی در مقاطع تاریخی خاصی برای دست زدن به مبارزه مسلحانه بمثابه شکل غالبتر مبارزه سیاسی انقلابی، پخته و آماده میشود، در کشورهای تحت سلطه بدلیل شکل تکامل تاریخی شان امکان دست زدن به این نبرد بعنوان شکل اصلی مبارزه انقلابی مدتها قبل از کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم می آید. اگرچه این امکان بطور ثابت و یکسان و موزون برای سراسر کشور پیش نمی آید، اما همین خصلت معوج جامعه موجب میشود که اغلب اوقات شرایط عینی کافی برای شروع مبارزه مسلحانه از یک یا چند گوشه مهیا باشد. عامل بسیار مهم در وجود چنین امکانی، انعکاس هرگونه جذر و مدی از سرمایه داری جهانی، با شدت و سرعت، در جامعه تحت سلطه است که متناوباً پایه

های سلطه هیئت حاکمه این کشورها را بلرزه در می آورد \*

مارکس گفت " انسانها خود سازندگان تاریخ خویشانند ، ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند ، بلکه در اوضاع و احوالی که از گذشته با رث رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستند " و البته اتحادیه هم معتقد است که انسانها خود سازندگان تاریخ خویشانند ، اما نه بصورت موجودات باشعوری که با شناختن الزامات عینی مبارزه خویش ، بلکه بعنوان موجودات ذی شعوری که تابعی چون و چرای او امر اقتصادی خویشانند ، تاریخ خویش را میسازند . اتحادیه کمونیستها که مارکسیسم را بسایق اگنومنیستها درک کرده و تنها اینرا آموخته است که همواره بزبان عاریتی سخن بگوید ، علیرغم تأکیداتش بر نقش عامل آگاه انقلاب در متحول کردن توده ها ، هنگامیکه پا به عرصه سیاست علی میگذارد و میخواهد راه انقلاب را معین سازد ، پی محرکه های عینی اقتصادی روان میگرداند تا این را دریابد که چگونه توده ها در نتیجه عملکرد تضاد های عینی اقتصادی بحرکت و جنبش درمیآیند و جالب تر اینکه در این کنش با این نتیجه میرسد که اگر اقتصاد جامعه ای بشیوه معوج و ناموزون تکامل یافته است پس توده ها هم محکومند بحکم این شرایط عینی بشیوه معوج و ناموزون مبارزه کنند ، بشیوه معوج و ناموزون متشکل گردند و بشیوه معوج و ناموزون هم قدرت سیاسی را تصاحب کنند \*

همانطوریکه گفتیم يك اگنومنیست در تعیین راه انقلاب اساساً توجه خود را بآن محرکه های اقتصادی که زمینه عینی برانگیخته شدن حرکات و جنبشهای خود بخودی توده هاست معطوف میگرداند و دائماً در اندیشه یافتن آن تضاد " تکان دهنده ای " است که توده ها را بطور خود بخودی به مبارزه سیاسی میثاند . فکر منجمد و کلیشه ای اش حتی لحظه ای با این مسئله معطوف نمیشود که چگونه میتوان از طریق عمل آگاهانه انقلابی نقمی به قدرت تاریخی توده ها زد و انرژی انقلابی آنها را بطور آگاهانه به مسیر انقلاب کشانید . کالبد بی جان و بی روح يك اگنومنیست که از هرگونه انرژی و ابتکار انقلابی تهی است ، فقط میتواند با حرکات و طغیانهای خود بخودی توده ها جان بگیرد و این طغیانها است که مشوق و راهنمای او در مبارزه سیاسی میگردد . هر زمان جنبش توده ای اوج میگیرد او نیز شاد و خرسند میشود و استعداد های اگنومنیستی اش شکوفا میشود و هر زمان این جنبشها فرو می نشینند ، افسرده و نالان به گوشه ای پرتاب میگردد و به انتظار تشدید آن تضاد " تکان دهنده جامعه " و خیزشهای مجدد توده ای روز شماری می کند تا شاید بتواند از وضعیت فلاکت باری که بدان دچار است رهائی یابد . برای يك اگنومنیست بسیار دردناک و در عین حال ترسناک است که لحظه ای با این بیندیشد که "  کمونیستها از سرشت دیگری هستند  " و خمیرمایه آنها در مکتب مارکسیسم - لنینیسم ساخته و پرداخته میگردد و به پشتوانه همین تئوری انقلابی است که سرشار از انرژی و ابتکار عمل انقلابی اند . کمونیستها با شناخت دقیق از شرایط عینی جامعه



و وضعیت طبقات و مبارزه طبقاتی قادرند افق دید توده ها را وسعت بخشیده و با نشان دادن راه انقلاب یعنی راه خلاصی از فقر و فلاکت موجود بآنها، انرژی، ابتکار و خلاقیت بیکران نهسان در توده ها را به منصف ظهور رسانند، پیشرو کمونیست از خود قدرت نشان می دهد تا بتواند توده ها را به قدرت خود متقاعد کند.

مبانی استدلالی اتحادیه در خصوص راه انقلابی که پیشنهاد میکند تکرار بیروح همان داستان سرائی های اگنومستی است. اتحادیه میگوید برای تعیین راه انقلاب یعنی راه تصرف قدرت سیاسی در ایران نخست باید آن تضاد "تکان دهنده جامعه" که موجب خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم است را پیدا کرد و سپس عملکردهای این تضاد را بر حرکت مبارزاتی توده ها مورد توجه قرار داد. از نظر اتحادیه در شرایط ایران این تضاد "تکان دهنده" ریشه در اقتصاد وابسته و معوج جامعه دارد. یسروش به اقتصاد سرمایه داری جهانی متصل است، که تشدید تضادهای دورنی اش با شدت و سرعت در جامعه تحت سلطه ما منعکس شده و ضمن پلرزه درآوردن پایه های سلطه هیئت حاکمه، زمینه ساز خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم میگردد، و سر دیگرش به اعوجاج و رشد ناموزون جامعه ما مربوط است که این امر خواه ناخواه بر چگونگی گسترش خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم تاثیر تعیین کننده ای داشته و موجب رشد و تکامل ناموزون انقلاب میگردد. اتحادیه آنگاه از این واقعیت نتیجه میگیرد که بنابراین دیالکتیک رشد ناموزون و وابسته جامعه ما باید زیر بنای استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران قرار بگیرد. بدین معنی که بزعم اتحادیه نباید به انتظار خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم در مقیاس سراسری نشست و آنگاه با سازمان دادن این طغیانها، این جنبشها را در جهت برپائی قیام مسلحانه شهری هدایت کرد، چرا که اعوجاج و ناموزونی رشد جامعه چنین امکانی را سلب میکند. آنچه که با شرایط عینی جامعه ما مطابق است وجود خیزشها و طغیانهای انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است. از این رو باید از این طغیانهای انقلابی مردم جداگانه در جهت تجمع قوا و تمرین رهبری سود جست و برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری که "با شکل گیری اوضاع گرهگاهی در جامعه که در نتیجه تشدید تضادهای جهان و ایران بوجود میآید....." و شهرها را منفجر میکند، رژیم حاکم را بحداعلای ورشکستگی و ترلز "می افکند، آماده شد."

برای روشن تر شدن منطق و درک اگنومستی اتحادیه در خصوص راه انقلاب لازم است یکبار دیگر به مباحثات لنین با اگنومستهای روسیه برگردیم. لنین در بحث با اگنومستهای روسیه همواره بر بردن آگاهی سیاسی و سوسیالیستی بمیان توده ها تاکید داشت و تاکید میکرد که کارگران نمیتوانند و قادر نیستند با تمام قوای خود به تنهایی و بدون نقش عامل آگاه انقلاب در جریان مبارزه روزمره خویش، خود آگاهی طبقاتی کسب کنند و انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را سازمان

دهند . چرا که داز نظر لنین " معرفت سوسیالیستی نتیجه ناگزیر و مستقیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا" نیست و " سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست ، بلکه در کنار یکدیگر بوجود میآیند و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است " ، اما اکونومیستهای روسیه در مخالفت با ایده های لنین نقش و اهمیت عنصر ابژکتیورا تعیین کننده دانسته و مطرح میساختند وظیفه سوسیال دمکراتها این نیست که جنبش " صد در صد" کارگری را به چیزیکه " نتایج محسوسی " بیار نمی آورد ، بلکه چیزی که در ماورا آن بی شکل در حال پرواز است مربوط کنند ، نهضت کارگری باید با حفظ خلوص خود ، جدا از اراده و خواست رهبران تکامل یابد . این نهضت را نباید از مسیری که خود دارگران پیش کشیده اند منحرف ساخت بلکه باید آنها را دائما تقویت کرد و در جهت تعمیق و گسترش جنبشهای خود بخودی کارگران ، متحد ساختن و هدایت آنها فعالیت نمود . چرا که از نظر اکونومیستهای روسیه " هر قدر تکامل سرمایه داری بر کمیت پرولتاریا می افزاید همانقدر هم پرولتاریا ناگزیر میگردد و امکان حاصل می نماید بر ضد سرمایه داری مبارزه کند ، پرولتاریا رفته رفته درک میکند که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است .

اما این " اختلاف عمومی " یعنی " مبالغه در کاهش اهمیت عنصر ابژکتیو یا خود بخودی تکامل" یا ( پر بها دادن به نقش عنصر آگاه ) که بقول لنین "تر پرمعنی است به بهترین طرز تمام ماهیت اختلاف شوریک و سیاسی کنونی بین سوسیال دمکراتهای روس را روشن میسازد " به چه نحوی خود را در راه انقلاب انعکاس میدهد ؟

آنهاست که می پذیرند دارگران در جریان مبارزه خود بخودی می توانند به آگاهی طبقاتی دست یابند ، طبعا وظایف و نقش پیشروانقلاب را در این می بینند که در عین مطالعه قوانین تکامل اقتصادی و حرکت تضادهای زندگی اقتصادی جامعه و با تشریح منظم آنها ، انعکاسات این تضادها را در حرکات و جنبشهای خود بخودی توده ها دنبال کرده و با روشن ساختن مکانیزمهای این رابطه و تدقیق و تنظیم مطالبات و خواسته های کارگران ، حرکت خود را با جنبش خود بخودی توده ها هماهنگ سازند و تلاش کنند با تعمیق بخشیدن و گسترش این مبارزات و هدایت آنها از اشکال پست به اشکال عالیتر مبارزه ، از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی ، نیرو انباشت نمایند ، تمرین رهبری کنند و توده ها را برای کسب قدرت سیاسی در یک نقطه گرهی که این مبارزات بصورت قیامهای مسلحانه توده ای منفجر میگردد آماده نمایند .

اما در نقطه مقابل این نگرش کور اقتصادی و دنباله روانه ، مارکسیسم بر این اعتقاد است که جنبش توده ای که بطور خود بخودی برانگیخته شده هنوز مبین رها شدن انرژی انقلابی در راستای تصرف قدرت سیاسی و انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی نیست . این جنبش صرفا بیانگر روح بیداری در توده ها است و در بهترین حالت میتواند نقطه آگاهی طبقاتی را در خود

داشته باشد و بنابراین نه تنها نمیتواند بخودی خود مبنا و پایه فعالیت پیشرو انقلابی باشد، بلکه برعکس برای آنکه بتوان این جنبش را عملاً و واقعاً در راستای انقلاب اجتماعی سازمان داد، باید بطور مستمر و پیگیر بر علیه جریان خود بخودی مبارزه کرد و تلاش نمود تا توده ها را از فعالیت خود بخودی باز داشته و به فعالیت آگاهانه انقلابی، هماهنگ و متحد کشانید. بدون شك جریان خود بخودی نمیتواند در جریان تکامل خود بخودی اش به حرکت آگاهانه انقلابی مبدل شود. باید شرایط و امکانات این دگرسانی را فراهم کرد و لازمه این امر هم آن است که پیشرو انقلاب يك فعالیت آگاهانه و مستقل از حرکات خود بخودی توده ها بنا نهد. با بنا کردن این فعالیت نقشه مند انقلابی و در جریان پیش از پیش توده ای ساختن آن است که مبارزه آگاهانه و مستقل انقلابی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری رشد میکند، استعداد مبارزاتی و قوه ابتکار انقلابی توده ها شکفته میگردد و پیشرو انقلابی با اتکا به همین فعالیت و در جریان توسعه و تعمیق آن است که قادر میگردد خود بخودی را تحت رهبری و کنترل آگاهانه درآورد، به آن نظم بخشیده و سازمان دهد. و خلاصه آنکه در جریان این فعالیت است که انرژی تاریخ ساز توده ها از قوه به فعل درمیآید و در قیامهای مسلحانه شهری منفجر میگردد ( نمونه روسیه ) .

بنابراین دوراه انقلاب میتواند مطرح باشد . راه انقلاب اکنومیسیتی و راه انقلاب مارکسیستی. اکنومیسیم راه انقلاب را مستقیماً به محرکه های اقتصادی و حرکات خود بخودی توده ها مربوط میسازد و بر این باور است که گسترش و تعمیق انقلاب از طریق همین فعالیتها پیش میرود، اما مارکسیسم بر این اعتقاد است که راه انقلاب نه مستقیماً به شرایط اقتصادی و حرکات خودانگیخته توده ها بلکه به شرایط سیاسی و چگونگی پیشبرد فعالیتهای آگاهانه انقلابی ارتباط مییابد. از نظر اولی رها شدن انرژی انقلابی توده ها بطور خود بخودی و سازماندهی آن مبنای کار را تشکیل میدهد، در حالیکه برای دیگری مبنای کار عبارت از رها سازی انرژی انقلابی توده ها بشیوه آگاهانه و از طریق فعالیتهای آگاهانه انقلابی است. یکی مبارزات توده ای را در همان چهارچوب خود بخودی اش محصور میسازد و دیگری تلاش دارد که مبارزات توده ها را از این محدوده خارج ساخته و تا سطح عنصر آگاهی ارتقاء دهد. یکی شرایط رها شدن انرژی توده ها را مستقیماً به اقتصاد و شرایط اقتصادی مشروط میکند و دیگری به سیاست و شرایط سیاسی. در حقیقت اکنومیسیم را نباید به معنای طرفداران مبارزه اقتصادی کارگران فهمید. حتی نمیتوان آنرا دقیقاً دو در تمام موارد با دنباله روی از جنبش خود بخودی توده ها منطبق دانست. این برداشت از اکنومیسیم بیانگر داشتن درکی سطحی و الئوبردارانه از خط مشی اکنومیستهای روسیه است. این همسان اشتباهی است که اتحادیه در برخورد با خط مشی (ح.ک.ا) بدان دچار است. وجه مشخصه منطق و بینش اکنومیسیتی در خصوص راه انقلاب این است که اکنومیستهای اصولاً هیچ تمایز اصولی

میان‌رها شدن انرژی انقلابی توده‌ها بطور خودبخودی و بطور آگاهانه قائل نیستند و از همین رو است که پایه فعالیت آنها بر انرژی رها شده خودبخودی توده‌ها استوار است، آنها فعالیت عامل آگاه انقلاب را تابعی چون و چرای "عصر خودبخودی تکامل" میدانند و بنا بر این در ارتباط با وظایف سیاسی و سازمانی، بصورت دنباله‌روان جنبشهای خودبخودی توده‌ها و طرفداران خرده‌کاری جلوه‌گر می‌شوند. بی‌جهت نیست که لنین در افشای اکنومیستهای روسیه بر عدم درک آنها از رابطه خودبخودی با آگاهی که پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین انحراف اکنومیستها است انگشت می‌گذارد و در پرتو آن انحرافات سیاسی و تشکیلاتی آنها را نشان می‌دهد. این اساس مسئله و نقطه مشترک کلیه خط‌مشی‌های اکنومیستی است. اما طبیعی است که در هر شرایط تاریخی معین و در هر کشوری، بینش اکنومیستی در خصوص راه انقلاب شکل و بیان خاص خود را می‌یابد و پایه استدلالی متفاوتی کسب می‌کند. از این رو برای شناخت خط‌مشی‌های اکنومیستی، باید قبل از هر چیز جوهر و منطق این انحراف را درک کرد تا در پرتو آن بتوان اشکال متنوع اکنومیسم را شناخت.

ما راهی را که اتحادیه برای انقلاب پیش می‌گذارد اکنومیستی مینامیم، نه باین دلیل که گویا اتحادیه هم می‌گوید تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت به لزوم آنرا هم در ذهن کارگران بوجود می‌آورد. و باز نه باین دلیل که اتحادیه می‌گوید نباید آگاهی را بمیان توده‌ها برد، اتفاقاً برعکس اتحادیه با این نظرات شدیداً "مرزبندی" دارد و دائماً صفحات نشریه‌اش را جا و بی‌جا با بیاناتی در رد این نظرات و در ستایش از نقش پویای انسان و نقش پیشاهنگ انقلاب در بردن آگاهی انقلابی به میان توده‌ها و متحول کردن آنها آذین‌بندی میکند، بطوریکه حتی جای کمترین شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که احیاناً کسی تصور کند اتحادیه درک اکنومیستی از راه انقلاب دارد. ما راه انقلاب اتحادیه را اکنومیستی مینامیم بخاطر منطقی که این راه بر آن بنا شده است. اتحادیه آموزشهای لنین در خصوص مبارزه سیاسی و نقش عامل آگاه انقلاب را مرتباً در حرف تکرار میکند اما هنگامی که خواهد راه انقلاب در ایسران را تدوین کند تمام دل مشغولیش این میشود که آن تضاد زیربنائی که جامعه و بالطبع خودش را مکرراً به تب و تاب درمی‌آورد را پیدا کند. اتحادیه همچون یک جستجوگر خستگی‌ناپذیر اکنومیست در پی یافتن کلید حل مسئله اساسی انقلاب بالاخره آن تضاد دوران ساز را کشف میکند و استنتاجات لازم را از آن می‌نماید: اقتصاد ایران وابسته است و بطور ناقص و موجج تکامل یافته است، از نظر اتحادیه این اقتصاد و مبارزه طبقاتی منتج از آن یعنی همان حرکات و طغیانهای انقلابی مردم، نه تنها ضرورت یک تولید مستقل، موزون و هماهنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد بلکه در عین حال راه کسب قدرت سیاسی را نیز نشان می‌دهد. اتحادیه که شهادت اینرا ندارد مانند یک اکنومیست

صریح‌الدهجه آشکارا بگوید که این واقعیت اقتصادی جامعه ما است که راه انقلاب را مستقیماً توده‌ها نشان می‌دهد، ناشیانه می‌کوشد مطلب را بگونه‌ای توضیح دهد که پندارهای اکنومیمیستی<sup>ش</sup> پوشیده بماند. اما در سراسر مقاله اش حتی کلمه‌ای راجع به اینکه راه انقلاب بکار ماهیتا سیاسی مربوط می‌شود نمی‌گوید. حتی لحظه‌ای باین نمی‌اندیشد که در شرایط ایران چه عواملی توده‌ها را از فعالیت مستقل و انقلابی باز میدارند و پیشرو انقلابی چگونه میتواند انرژی تاریخساز توده‌ها را از طریق عمل بردن آگاهی بمیان آنها واقعا و عملا رها ساخته و در راستای تصرف قدرت سیاسی سازمان دهد. در مقابل، همه جا صحبت از این می‌رود که ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران چنین و چنان است، رژیم در فلان یا بهمان شرایط بلرزه درمی‌آید، خیزش و طغیان انقلابی مردم این یا آن شکل را بخود می‌گیرد و خلاصه اینکه راه انقلاب به شرایط اقتصادی و چگونگی فعالیت‌های خود بخودی توده‌ها مربوط بوده و در ارتباط با این فعالیت‌ها شکل گرفته و تکامل می‌یابد.

### ب - دو برداشت از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلاب

انگن که روشن گردیده‌است، اتحادیه کمونیست‌ها در تدوین راه انقلاب، شکل‌گیری و گسترش انقلاب را به حرکات خود بخودی و طغیان‌های خودانگیخته توده‌ای مربوط و مشروط می‌کند، پس باید ببینیم که از مبارزه سیاسی و مضمون فعالیت پیشرو انقلابی چه برداشتی ارائه می‌دهد.

مطالب بیان شده از جانب اتحادیه در این خصوص نیز مضمونی کاملا اکنومیمیستی دارد و از هر عبارت و کلمه آن پندار اکنومیمیستی از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلاب هویدا است. اتحادیه علیرغم لفاظی‌های بیمارگونه اش در خصوص نقش عامل آگاه انقلاب در برانگیختن توده‌ها و به میدان کشیدن انرژی انقلابی آنها از طریق عمل بردن آگاهی انقلابی به میان توده‌ها در بررسی مشخص از راه انقلاب در ایران عملا و آشکارا مبارزه سیاسی را تابع شرایط اقتصادی می‌کند و تصور از مضمون وظایف پیشرو انقلابی از حد سازمان دادن توده‌ای که بطور خود بخودی بیدار می‌شود، فراتر نمی‌رود.

اتحادیه می‌نویسد:

"اعوجاج شدید یافته جوامع تحت سلطه و انتقال سریع و شدید بحران‌های سیستم جهانی امپریالیستی بآنها، بطور مکرر شرایط بی ثباتی رژیم‌های حاکم در این کشورها را بوجود می‌آورد و توده‌ها را به تکان درآورد و بیشتر و بیشتر بدین روند زندگی مبارزاتی و سیاسی می‌کشاند. بدین ترتیب، با تزلزل سلطه رژیم، امکانات مساعدی برای شروع جنگ انقلابی از مناطقی و گسترش آن و ارتقاء آن به سطح جنگ خلق را فراهم می‌آورد."

آری! آن تضاد افسونگر و معجزه آسا، آن تضاد دوران ساز، وقتی به تکان درآید، نه تنها ناقوس مرگ رژیم را بصدا درمیآورد، بلکه "توده ها را به تکان درآورده، بیشتر و بیشتر به درون زندگی مبارزاتی و سیاسی می کشاند." در این هنگام اتحادیه که در انتظار فرا رسیدن چنیسین موقعیتهای مساعدی سالها روزشماری کرده است، با مشاهده توده ای که بطور خود بخودی و در نتیجه عملکرد آن تضاد "تکان دهنده" فعال شده و به "زندگی مبارزاتی و سیاسی" کشیده شده است بلافاصله خود را باین کانونهای انقلابی مردم میرساند و تلاش میکند تا این طغیانهای انقلابی را بسمت برپائی جنگ انقلابی برای "پراکندگی و بسیج انقلابی توده ها" هدایت کند تا با بحرکت درآوردن موتور انقلاب، تحولات آتی انقلابی را بشارت دهد.

اگر به دلائل اتحادیه در خصوص اینکه چرا در شرایط ایران وظایف سیاسی پیشرو انقلاب اصولاً در کاربست "این شکل ویژه پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر" می باشد توجه کنیم، کل مطلب فهمیده میشود. اتحادیه بر این عقیده است که در شرایط ایران جنگ مسلحانه دراز مدت از آنرو به شکل اصلی مبارزه در دوره تدارک و آمادگی میدل میگردد که اعوجاج تشدید یافته و وابستگی اقتصادی جامعه ایران به امپریالیسم، انجام این شکل عمل را ممکن و ضروری میسازد. این اعوجاج تشدید یافته و وابستگی اقتصادی به سرمایه داری جهانی که بطور مکرر پایه های هیئت حاکمه را بلرز درمیآورد، در عین حال بر نحوه و چگونگی شکل گیری و توسعه حرکات خود بخودی توده ها تاثیر تعیین کننده ای بر جای میگذارد، بطوریکه در یک نقطه گرهگاهی موجب انفجار در درون شهرها میگردد. لذا به منظور استفاده از این فرصتهای بسیار نادر و برای سازماندهی و هدایت این انفجارات توده ای در شهرها در جهت برپائی قیامهای مسلحانه شهری و کسب سراسری قدرت سیاسی، باید تدارک آنرا از قبل دید. در عین حال اتحادیه بر این تصور است که خود این پروسه تدارک و آمادگی برای سازماندهی قیامهای مسلحانه شهری نیز باید با توجه به خصلت معوج و وابسته اقتصاد ایران انجام گیرد. بدین معنی که خصلت معوج و وابستگی اقتصادی جامعه به امپریالیسم اگر چه در شرایط گرهگاهی انفجارات توده ای در شهرها را موجب میگردد و زمینه را برای کسب سراسری قدرت سیاسی فراهم میگردد، در عین حال خود این خصلت زمینه ساز طغیانها و حرکات توده ای بطور ناموزون در این یا آن گوشه کشور میگردد و بدلیل وجود چنین واقعیتی است که پروسه تدارک برای سازمان دادن قیامهای مسلحانه شهری ضرورتاً از کانال سازماندهی و هدایت این طغیانهای پراکنده در جهت برپائی جنگ مسلحانه طولانی پیش میرود و تاکید دارد که "بسی توجهی باین قانونمندی و مشخص نکردن و بکار بستن این شکل ویژه پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی از طریق قهر در ایران منجر بآن خواهد شد که طبقه کارگر هرگز آمادگی لازم را برای حاکمیت بدست نیاورد."

جریانی که راه انقلاب را مستفیفا به شرایط اقتصادی و چگونگی حرکات و طغیانهای خود بخودی توده ها که از این شرایط عینی برمیخیزند ، مربوط میسازد ، بطور ناگزیر مجبور است تعبیر و تفسیرهای خود ویژه ای نیز از خود راه یعنی از خود مبارزه سیاسی و فعالیت پیگیر سیاسی نیز ارائه دهد و به این عمل در چهارچوب دستگاه فکری خویش معنای ویژه ای بخشد . از نظر اتحادیه دامنه مبارزه سیاسی در ایران تابعی از شرایط اقتصادی و نحوه حرکات خود بخودی توده ها است . وسعت گیری دامنه مبارزه سیاسی باین امر بستگی دارد که تا چه اندازه تضادهای زندگی اقتصادی حسدت و شدت یافته و موقعیتهای مساعد تکوین یافته باشند . هر قدر مبارزه خود بخودی توده ها محدودتر باشد ، دامنه مبارزه سیاسی و فعالیت سیاسی نیز محدودتر است و آنزمان که در جامعه جنبشهای خود بخودی بیشتر و وسیعتر میگردد ، بهمان نسبت امکان گسترش مبارزه سیاسی نیز فراهم میشود . بدین ترتیب در قالب نگرش اتحادیه ، جایگاه و نقشی که مبارزه سیاسی انقلابی و فعالیت عامل آگاه انقلاب دارد ، تقویت و توسعه همان مبارزات خود بخودی توده ای ، هماهنگ شدن با این مبارزات و سازماندهی و هدایت آنها است .

آیا درک اینکه اتحادیه از مبارزه سیاسی و نقش عامل آگاه انقلاب ، برداشتی اکتونومیستی دارد ، دشوار است ؟ آیا استراتژی ایکه اتحادیه برای کسب قدرت سیاسی پیشنهاد میکند آشکارا یک استراتژی کرنش به خودروئی نیست ؟ اما نکته جالب این است که اتحادیه در تمجید از استراتژی خود مینویسد : " این استراتژی رابطه ای لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم داشته و ضد گرایش به خودروئی است . این استراتژی تفکر غلطی را که انقلاب را " برخاستن توده ها و مبارزه و فداکاری متعالی آنان " تصویر میکند و نقش حزب را در این میان تنها " بیان تشکل دادن به چنین حرکتی " معنا می کند ، را درهم می کوبد " .

واقعاً هم که در هم میبوید ! ؟ چطور میتوان استراتژی ایراکه اساس و بنیان آن خدمت منقفل به طغیانهای انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است و قصد انباشتن نیرو از این طریق را دارد ، یک استراتژی " ضد گرایش به خودروئی " نامید . از سراسر این استراتژی عفونت فرصت طلبی و دنباله روی آشکار است . این استراتژی چه هدفی را دنبال میکند جز اینکه اتحادیه بتواند هر جا که تجمعات خود بخودی توده ای یا بیزان اتحادیه طغیانهای انقلابی مردم ظاهر گردید نسد حضور یابد و با هماهنگ ساختن خود با این تجمعات برای خود نیرو انباشت نماید . چیزی که در این استراتژی کاملاً مسکوت باقی مانده و کلمه ای از آن سخن نمیرود ، چگونگی انباشت آگاهانه نیرو از طریق دار آگاهگرانه کمونیستی و تربیت و تشکل توده ها بر محور سرنگونی قدرت حاکمه است .

اینکه اتحادیه میخواهد تجمعات خود بخودی توده ای را بسوی برپائی جنگ انقلابی دراز مسدودت عدایت کند ، ذره ای از ماهیت اکتونومیستی خط مشی مزبور نمیگاهد چرا که ضرورت دست زدن به

چنین مبارزه ای مطلقاً از زاویه بسط شعور سیاسی توده ها در جهت کسب قدرت سیاسی طرح نگردیده بلکه این عمل از آنجائی برای اتحادیه الزامی شده است که نحوه حرکات خود بخود ی توده ها و سازمانیابی آنها، آنها طلب میکنند. ادراك اتحادیه از مبارزه سیاسی و برپائی جنگ انقلابی در حین یا بعد از تجمع خود بخودی توده ها همان درك اكونومیستهای روسیه از مبارزه سیاسی است. اكونومیستهای روسیه هم منکر سیاست نبودند اما می گفتند:

" ایسکرا" که وظیفه مربوطه به اقدام فوری به مبارزه برضد حکومت مطلقه را بوسیله فرمولهای تئوریک<sup>۰۰۰۰۰</sup> (نه بوسیله " رشد و ظایف حزبی که با حزب درحال رشدند ۰۰۰۰" )، "حل کرده است و از قرار معلوم تمام دشواری این وظیفه را برای کارگران در شرایط ذنونی احساس می نماید ۰۰۰" ولی در عین حال شکیبائی آنها ندارد که منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای ایــــ مبارزه گردد، .."

ولنین پاسخ میدهد:

" ما از اكونومیستهای خود می پرسیم: "تجمع قوای کارگران برای این مبارزه" باید عبارت از چه باشد؟ آیا بدیهی نیست که این باید عبارت باشد از پرورش سیاسی کارگران و افشای تمام جوانب حکومت منقور ما در برابر آنها؟ ۰۰۰۰ ولی با تمام این اوصاف باز هم مارتینف و سایر اكونومیستها قضیه را اینطور تصور می نمایند که کارگران نخست باید " بوسیله مبارزه اقتصادی علیه کارفرمایان و حکومت " برای خود تجمع قوا نمایند ( برای سیاست تردیونیونیستی) و بعد از قرار معلوم از مرحله " پرورش روح فعالیت " بشیوه تردیونیونیستی به فعالیت بشیوه سوسیال دموکراتیک " بپردازند " ."

اتحادیه کمونیستها هم میگوید برای بکارگیری قهر انقلابی بشیوه جنگ مسلحانه طولانی بایستد منتظر تجمع بعدی قوای کارگران برای این مبارزه<sup>۰</sup> بود و همه کسانی را که این شیوه مبارزه را یــــ فعالیت مستقل کمونیستی میدانند و آنها بعنوان يك دار ماهیتا سیاسی بمثابه افشاگرهای همــــ جانبه سیاسی – نظامی ضروری میدانند، طرفداران مشی چریکی جدا از توده ها مینامد. آیا این اكونومیست نیست؟ از سازمان دادن طغیانهای محلی بسمت برپائی جنگ انقلابی طولانی ( دوره تدارك ) تا سازمان دادن طغیانهای انقلابی مردم در شهرهای کلیدی بسمت قیام مسلحانه شهری ( دوره تعرض استراتژیک )، چنین است اساس استراتژی اتحادیه برای کسب سراسری قدرت سیاسی! ما به اتحادیه بخاطر تفسیر جدیدش از عبارت " از جرعه حریق برمی خیزد " شاد باش میگوئیم و به استعداد خارق العاده اش در به ابتدال کشاندن قضایای مارسیستیــــ



د رود می فرستیم .

آن جریانی که می‌خواهد استراتژی اش " ضد گرایش کرنش به خود روئی " باشد و رابطه ای " لاینفک با امر برانگیختن توده های پرولتر و تحت ستم " در راستای کسب قدرت سیاسی برقرار نماید ، باید بتواند برخورد فعال با حرکات خود بخودی توده ها داشته باشد و در منحرف ساختن این جنبشها بسمت يك قطب انقلابی موفق گردد . باید بتواند با " عرضه کردن منافع جنبش بمثابه يك دل و مشخص ساختن هدف نهائی و وظایف سیاسی این جنبش و حراست از استقلال ایدئولوژیک و سیاسی آن " ، بیک کار فعال انقلابی اقدام نماید . به بیان دیگر پیشاهنگ انقلابی باید بتواند با عرضه داشتن يك برنامه روشن انقلابی ، با پیروی از يك تائیدیک استوار و بصورت يك سازمان محکم از انقلابیون حرفه ای پای به میدان مبارزه گذارد و با خطاب قرار دادن توده ها انرژی انقلابی آنها را از طریق فعالیت پیکر ، همه جانبه و آگاهانه خود به تمام معنی در راستای تصرف قدرت سیاسی رها سازد و سازمان دهد . بنابراین روشن است آن استراتژی ای که در جستجوی یافتن غمخیزانهای انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور است و می‌خواهد فرصت طلبانه خود را با این غمخیزانها هماهنگ سازد و از این طریق نیرو انباشت کند و در عین حال در انتظار فرا رسیدن نقطه کوهگاهی روزشماری میدند ، این استراتژی ، خیلی بیخشید يك استراتژی " گرایش کرنش به خود روئی " است .

اینطور بنظر نمیرسد که اتحادیه در جایی نخوانده باشد که در روسیه آن جرعه ای که باخ ستم و استثمار را به آتش کشید و بر سر ستمگران و استثمارگران ویران ساخت و بر ویرانه های آن قدرت کارگران را برپا ساخت ، اساسا خود را در يك روزنامه " ( ایسکرا ) متجلی کرد و نه در طغیانهای انقلابی مردم ستمدیده در این یا آن گوشه کشور . چرا که طغیانهای انقلابی مردم در بهترین حالت تنها میتوانند به قدرت گیری يك حکومت بورژوازی خدمت نمایند . البته انکار این واقعیت از سوی اتحادیه کمونیستها موجب شگفتی نیست چرا که جریانی که در مبارزه سیاسی تمام استعدادش را در تابع نمودن پرولتاریا به اهداف و سیاست بورژوازی بکار میگیرد ، طبیعی است که نمیتواند این استعداد شگفت انگیز خود را در هر شرایطی عریان سازد . جریانی که سالها دور بودن از مبارزه واقعی در ایران را فضیلت و نقطه قوتی برای خود میداند ، دنباله روی خود از این یا آن حزب کمونیست را نتیجه تربیت و تحولات انترناسیونالیستی خویش قلمداد میکند ، تحریف و مسخ مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق را دستاورد تئوریک خود مینامد و در عمل هم نشان داده است که در اولین تجربه خود در برخورد با جنبش توده ای ، در جلب و جذب توده های انقلابی به زیر پرچم این یا آن جناح از بورژوازی وابسته دارای چه استعداد سرشاری است ، مسلما امروز هم نمیتواند علیرغم اینکه می‌خواهد تا " با سلاح نقد " این گذشته " سراسرافتخار آفرین " را بفراوشی

سپارد ، برای تابع نمودن مبارزه پرولتاریا از اهداف و سیاستهای بورژوازی تلاش نوزد .  
 در حقیقت مشی کنونی اتحادیه کمونیستها ، اجرای نیمه دوم مشی گذشته اش است ، اگر  
 اتحادیه سابقاً " براحتی فریب خورد و زیر پرچم طبقات دیگروبا چشمانی بسته . . . . جنگید و  
 حاصل فداکاریهایش را خمینی ربود ، امروز هم که در تلاش است تا طغیانهای انقلابی احتمالی  
 مردم در این یا آن گوشه کشور را بسمت برپائی جنگ انقلابی مورد نظرش هدایت کند ، باز هم از این  
 امر غافل است که هنوز هم " با چشمان بسته " و " زیر پرچم طبقات دیگر " در جهت منافع یک رژیم  
 بورژوائی دیگر تلاش میکند . چرا که طغیانهای انقلابی مردم در بهترین حالت فقط میتوانند بسه  
 روی کار آمدن یک رژیم بورژوائی یاری رسانند .  
 سیاست داریم تا سیاست ! درک مارکسیستی از سیاست از بیخ و بن متفاوت از برداشت اتحادیه  
 از مبارزه سیاسی است . جوهر تفکر مارکسیستی در خصوص مکان پراتیک سیاسی را میتوان از این  
 گفته مارکس در مقدمه " نقد بر فلسفه حقوق هگل " یافت .

" هم چنانکه فلسفه در پرولتاریا ( اسلحه ) مادی خویش را مییابد ، هم چنان  
 نیز پرولتاریا در فلسفه اسلحه معنوی خویش را پیدا میکند . و همینکه برق این  
 تفکر در ژرفای این زمین ساده لوحانه خلق بدرخشد ، رهائی آلمانها به انسان  
 تحقق خواهد یافت . "

همانگونه که از گفته مارکس پیدا است جایگاه پراتیک سیاسی و فعالیت پیشروانقلابی از دیدگاه  
 مارکسیسم در این است که " در ژرفای ساده لوحانه " کارگران ، " برق این تفکر " را بدرخشاند  
 و همینکه چنین کند ، رهائی کارگران بدست خود کارگران تحقق خواهد یافت . آری ! سیاست  
 داریم تا سیاست . پرولتاریا به سیاست بعنوان عرصه ای از مبارزه می نگرد که از طریق آن قادر به  
 رهائی اقتصادی خویش است . از همین رو است که پرولتاریا در سیاست حقیقت خود را میجوید تا  
 واقعیت واژگونه خود را از بیخ و بن دگرگون سازد . اگر بورژوازی در سیاست ، حفظ موجودیست و  
 تحمیل سیادت اقتصادی خویش را دنبال میکند ، پرولتاریا در سیاست نفی و انهدام خود بعنوان  
 یک طبقه مزدور و تحت ستم را میجوید . پس سیاست برای بورژوازی دروغ ، ریا و سوء استفاده را  
 تداعی می کند ، در حالیکه پرولتاریا در سیاست تشکل و خودآگاهی طبقاتی خود را می یابد .

در واقع جوهر مبارزه سیاسی کمونیستی در کاشتن بذر آگاهی انقلابی در توده های ستم دیده  
 و انباشت نیرو از این طریق ، نهفته است . پیشروان انقلابی با توسل به مبارزه سیاسی و افشاگریها  
 همه جانبه سیاسی ، فصد تجهیز ملیونها کارگر و زحمتکش را به سلاح مارکسیسم - لنینیسم دارند و  
 با پرورش دادن یک حزب قدرتمند کارگری میخواهند نه تنها نهضت کارگری بلکه حتی جنبش دموکراتیک  
 توده ای را نیز تحت رهبری خویش در آورند . کمونیستها مبنای اساس مبارزه سیاسی خویش را بر

بسط شعور سیاسی و طبقاتی توده ها فرار می دهند و بر این مبنا اشکال خاص این مبارزه را در هر شرایطی طرح و حل می نمایند و بر همین مبنا نیز به گسترش این فعالیت و انباشت نیرو می پردازند . مربوط ساختن مبارزه سیاسی مستقیما به چگونگی حرکات خود بخودی توده ها و گسترش آن بر اساس گسترش مبارزات خود بخودی ، راه و روش بورژوازی است .

مباحثات لنین با اکنومیستهای روسیه در خصوص جایگاه پراتیک سیاسی و وظایف پیشرو کمونیست، حاوی نکات جالبی است که تشابهات و همسانی های برداشت اتحادیه از مبارزه سیاسی را با برداشت اکنومیستهای روسیه به نحو کاملا بارزی نشان می دهد .

در روسیه اکنومیستها طرفدار " تبلیغات سیاسی بر زمینه اقتصادی " بودند ، در حالیکه لنین بر " توسعه ضروری تبلیغات سیاسی ، از طریق تهیه افشاکریهای همه جانبه سیاسی " اصرار داشت . اما باید دید که ریشه تفاوت این دو برداشت از مبارزه سیاسی در چه بود ؟ اکنومیستها از آنجا که به مبارزه سیاسی بمثابه آن فعالیتی مینگریستند که می بایست موجبات توسعه و تکامل جنبشهای خود بخودی کارگران را که در آنزمان اساسا اقتصادی بود ، فراهم کند ، وظیفه سوسیال دموکراسی را ، رفتن به میان کارگران ، شرکت در مبارزات اقتصادی آنان ، شفافیت بخشیدن به مطالبات و خواسته های کارگری و متحد ساختن کارگران بر محور این مطالبات میدانستند و بر این باور بودند که جنبش کارگری در این مسیر است که جنبه سیاسی مییابد و در جهت اهداف پرولتاریا تکامل مییابد . اما برخورد لنین به مبارزه سیاسی و وظایف سیاسی کمونیستها کاملا متفاوت از برخورد اکنومیستها بود . لنین مبارزه سیاسی را آن عرصه ای از مبارزه میدانست که در آن عرصه سوسیال دموکراسی میتواند زمینه شکل گیری و توسعه دائمی و منظم یک جنبش توده ای کارگری آگاه ، متشکل و مستقل را فراهم کند و لذا لنین مضمون اساسی فعالیت سوسیال دموکراسی را در تبدیل حرکات خود بخودی توده ها به حرکات آگاهانه میدانست و برای حصول به چنین مقصودی ، ضروری میدانست که پیشاهنگ انقلابی " سازمان کار افشای جامع الاطراف حکومت مطلقه را از لحاظ سیاسی بعهدده خویش " بگسرد و " وظیفه خود را که بسط و تکامل آگاهی طبقاتی کارگران است انجام " دهد . لنین مرتبا تاکید داشت که بر محور این عمل است که کارگران بتدریج و در جریان آن خود آگاهی طبقاتی کسب میکنند و یک حزب قدرتمند سیاسی کارگران پرورده شده و تحکیم می یابد و آماده تصرف قدرت سیاسی میگردد . از همین طریق است که جنبش کارگری تحت تئوریه چنین حزبی متحد شده و توسط آن هدایت میشود . در حقیقت تفاوت این دو برداشت از پراتیک سیاسی ریشه در همان " اختلاف عمومی " در مورد رابطه آگاهی و خود بخودی " داشت . از آنجائی که اکنومیستها تصور میکردند ، کارگران در جریان مبارزات خود بخودی شان قادر به کسب آگاهی طبقاتی اند ، وظایف سیاسی پیشرو را تابعی از حرکات خود بخودی کارگران میکردند و بر توسعه مبارزات خود بخودی کارگران و متحد ساختن آنها

از همین طریق اصرار می ورزیدند . در مقابل لنین از آنجائی که براین اعتقاد بود که کارگران با تمام قوای خود و به تنهایی قادر به کسب آگاهی طبقاتی نیستند ، مبارزه سیاسی ( مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی ) را تابع بسط شعور طبقاتی کارگران میدانست و براین امر تاکید داشت که در کانون بسط عملیات انقلابی ، ضروری است گسترش منظم و دائمی افشاگریهای همه جانبه سیاسی به منظور جلب هر چه بیشتر توده ها به میدان مبارزه طبقاتی و متحد کردن آنها در مسیر تصرف قدرت سیاسی قرار بگیرد . بی جهت نبود که اکتونومیستها لنین را متهم میکردند که در ارزیابی از نقش عامل آگاه مبالغه میکند ، که " خواستار مبارزه مستقیم با حکومت است ، بدون آنکه بسنجد که نیروی مادی برای این مبارزه در کجا است " ، و لنین هم پاسخ میداد : " همه کسانی که از " مبالغه در ارزیابی ایدئولوژی " و از افراط در ارزش نقش عنصر آگاه و غیره سخن میرانند ، خیال میکنند که جنبش صد درصد کارگری بخودی خود میتواند ایدئولوژی مستقلی برای خویش تنظیم کند و تنها باید کارگران " سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کنند " . . . . .

بدین ترتیب میتوان ملاحظه کرد که ما با دو برداشت از مبارزه سیاسی و وظایف سیاسی پیشرو و انقلابی روبرو هستیم . یکی مبارزه سیاسی را آن عرصه ای از مبارزه میدانند که از طریق آن می توان با ارتقاء شعور طبقاتی کارگران و مجتمع گردانیدن آنها در درون و پیرامون یک حزب سیاسی ، قدرت سیاسی را بدست آورد و دیگری مبارزه سیاسی را وسیله ای می پندارد که باید موجبات هر چه بیشتر فعالیتهای خود بخودی کارگران و سازمانهای کارگری را فراهم سازد و ایضا براین باور است که از همین طریق میتواند برای کسب قدرت سیاسی آماده شود . برداشت نخست ، برداشت لنین و بلشویکها از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو انقلابی است و برداشت دومی ، برداشت اکتونومیستها از مبارزه سیاسی و وظایف پیشرو است .

اکنون با یک قیاس ساده و مختصر هم میتوان دریافت که برداشت اتحادیه از مبارزه سیاسی در ایران هیچ تفاوت اصولی با برداشت اکتونومیستهای روسیه ندارد . کل بحث اتحادیه در خصوص مبارزه سیاسی در ایران به این خلاصه میشود که مبارزه سیاسی در ایران باید با توجه به شرایط اقتصادی جامعه و چگونگی حرکات خود بخودی توده ها سازمان یابد . از نظر اتحادیه شکل گیری و توسعه مبارزه سیاسی در ایران دقیقاً به چگونگی حرکات خود بخودی توده ها مربوط است . " بسیج پرتب و تاب " توده ها که عمدتاً از طریق جنگ مسلحانه طولانی انجام میگردد ، باید در آنجائی که تجمع قوای توده ای " برای این مبارزه " فراهم است آغاز گردد . در واقع از دیدگاه اتحادیه ضرورت مبارزه مسلحانه طولانی که آنرا یکی از اشکال مبارزه سیاسی میدانند ، مطلقاً از نقطه نظر منحرّف ساختن جنبش خود بخودی و تبدیل آن بیک حرکت آگاهانه در راستای تصرف قدرت سیاسی — یعنی یک کار ماهیتاً سیاسی — طرح نمی باشد ، بلکه او ضرورت این عمل را اصولاً از خصلت

جنبشهای خود بخودی و بطریق اولی از اعوجاج و وابستگی اقتصادی جامعه استنتاج می نماید . در حقیقت مرزبندی اتحادیه با اکنومیستهای روسیه صرفا جنبه صوری دارد و نه ماهوی . اگر اکنومیستهای روسیه بد نیال مبارزات اقتصادی کارگران روان بودند و مبارزه سیاسی را تابع این مبارزات و در خدمت به توسعه آن میدانستند ، اکنومیستهای وطنی ما بد نیال یافتن طغیانهای انقلابی مردم در این یا آن گوشه کشور برسه می زنند و ایضا مبارزه سیاسی را تابع این مبارزات و در خدمت توسعه آن میدانند . اگر اکنومیستهای روسیه در عرصه سیاسی ، سیاست تردیونیستی کارگران را نمایندگی میکردند ، در اینجا اکنومیستهای ما زبان گویای آن خرده بورژواهای مستاصل و ناامیدی هستند که رهائی خویش را از چنگال خون آلود امپریالیسم در طغیانها و انفجارات خود بخودی توده ای می جویند . خط مشی اتحادیه کمونیستها نه تنها هیچ قرابتی با خط مشی طبقاتی پرولتاریا که امر تصرف قدرت سیاسی را از طریق تربیت سیاسی و طبقاتی توده ها و متحد گردانیدن آنها بر محور کسب قدرت سیاسی پیش میبرد ، ندارد بلکه در تعارض کامل آشکار با آن قرار دارد .

### ج - " دو مدل راه انقلاب " و تعیین شکل اصلی مبارزه

مکی هر چند مختصر بر دو تجربه انقلابی روسیه و چین از آنرو در بحث ما ضروری واقع شد که به نظرها ، دوآلیسم خط مشی اتحادیه کمونیستها در خصوص راه انقلاب ، عمدتا ریشه در تفسیر اکنومیستی این جریان از این دو تجربه انقلابی دارد . ما در قسمتهای قبل کوشیدیم نشان دهیم که مبارزه سیاسی برای اتحادیه آن روندی را مجسم میسازد که به توسط آن میتواند امر سرنگونی رژیم را با حرکات خود بخودی توده ها پیوند زند و ضمن انباشت نیرو از این طریق ، در جهت کسب قدرت سیاسی پیش رود . این چنین نگرش به مبارزه سیاسی ، منطقا در تعیین شکل اصلی مبارزه یعنی آن چهارچوب اساسی ایکه مبارزات توده ای انقلابی در گذار آن بسمت کسب قدرت سیاسی بسط مییابند ، نمیتواند معیار و شاخص خود را از آن شرایط مادی اخص نکند که مبارزات خود بخودی توده ها از آن شرایط مادی نشات میگیرند . بر این اساس است که اتحادیه میگوید ، اگر شرایط مادی ( شرایط اقتصادی ) جامعه ای بطور موزون و هماهنگ رشد یافته است ، جنبشهای توده ای بر آن نگیخته از این شرایط نیز لزوما موزون ، هماهنگ و همزمان گسترش مییابند و در " مقاطع تاریخی خاصی بصورت يك انفجار عظیم توده ای ظاهر می شوند . در چنین وضعیتی شکل قهری کسب قدرت سیاسی قیام مسلحانه شهری است . اما اگر بر عکس ، شکل تکامل تاریخی جامعه معوج و ناموزون باشد ، شکل بروز مبارزات توده ای نیز یقینا ناموزون و معوج است که چه بلحاظ زمانی و چه بلحاظ مکانسی

بر هم منطبق نمی شوند، نتیجتاً چه در "مقاطع تاریخی خاصی" که تفادها در بالاترین حدت و شدت خود قرار دارند و چه در حالت عمومی، اعتراضات و حتی طغیانهای انقلابی مردم، بصورت مجموعه ای از هم گسسته و مجزائی درمیآیند که در این یا آن گوشه کشور بروز می یابند. در چنین حالتی شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" لزوماً از درون جنگ انقلابی دراز مسدودت گذر می کند.

این تز که علت اصلی تمایز "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" — شکل اصلی مبارزه — در کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه، در موزونی یا ناموزونی رشد تاریخی آنها است، از اساس بی معنی است. کافی است به تجربیات و آموزشهای لنین در این خصوص توجه کنیم تا بی پایه بودن این تز روشن گردد.

بلحاظ تجربی اگر نمونه روسیه را در نظر بگیریم، این کشور در ریح اول قرن بیستم اگرچه یک کشور تحت سلطه امپریالیسم نبود و اگرچه اقتصادش به آن مفهومی که اتحادیه در نظر دارد، معیج و ناموزون رشد نیافته بود، اما بهر حال کلیت اقتصادی آن یک مجموعه اقتصادی بهم پیوسته و بقدر کافی موزون و هماهنگ را نشان نمیداد و بیشتر از ترکیبی از اقتصادات سرمایه داری، نیمه فئودالی دهقانی، کمونهای روستائی و ... تشکیل میشد. با این حال "همه این واقعیات عینی" که بی شک بر مبارزات توده ها بی تاثیر هم نبودند، پرولتاریای آگاه روسیه را از "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" در چهارچوب یک مبارزه اساساً سیاسی بمثابه شکل اصلی مبارزه باز نداشت و مانع از آن نگردید که به عالی ترین شکل مبارزه سیاسی، یعنی قیام مسلحانه شهری برای کسب قدرت سیاسی دست زند. پس نمونه روسیه، اگرچه در مقایسه با شرایط تکاملی جامعه تحت سلطه مورد نظر اتحادیه تفاوتهای اساسی دارد، اما بدلیل عدم برخورداری از مختصات جامعه ای بقدر کافی موزون و هماهنگ بلحاظ اقتصادی، یک نمونه عینی است که بطور جدی تز اتحادیه را درخصوص تعیین شکل اصلی مبارزه بر اساس رشد موزون یا ناموزون، به زیر سؤال می برد. بعلاوه از نقطه نظر تحلیلی هم این تز فاقد هرگونه پشتوانه تئوریک است. اگر به آثار لنین در این خصوص توجه کنیم، می بینیم که لنین در تعیین شکل اصلی مبارزه با حکومت مطلقه مطلقاً توجهی به رشد موزون یا ناموزون جامعه روسیه ندارد. چرا که رشد موزون (یا ناموزون) جامعه در تعیین شکل "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" و تعیین اینکه ضربه قطعی و استراتژیک بر حکومت مطلقه لزوماً قیام مسلحانه شهری است، نقش قابل ملاحظه ای نداشته و پارامتر تعیین کننده ای محسوب نمی شود. همینطور اگر به مقاله "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" که تاریخ نگارش آن به سال ۱۸۹۷ برمی گردد درجوع کنیم، در این مقاله لنین ضمن تشریح تمام جوانب اساسی وظایف عملی سوسیال دموکراتهای روسیه یعنی "رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و متشکل کردن این مبارزه در هر

د و صورت آن، مبارزه سوسیالیستی و مبارزه دموکراتیک، از پاسخ قطعی و نهائی باین پرسش که "این تشکیلات برای وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه به چه وسیله ای متشبه خواهد شد" و اینکه "آیا مثلا قیام راترجمیح خواهد داد یا اعتصاب توده ای سیاسی یا یک شیوه دیگر حمله را" طفره می‌رود و حتی "گفتگوی قبلی در باره این موضوع و حل مسئله (را) در حال حاضر آئین پرستی پوچ" می‌خواند و تصریح میکند که "این موضوع نظیر این است که فرضا ژنرالها، هنوز ارتش نداشته شورای جنگی تشکیل دهند، و اما وقتی که ارتش پرولتاریا با عزمی راسخ و در زیر رهبری سازمان نیرومند سوسیال دموکرات در راه مبارزه اقتصادی و سیاسی خود مبارزه کرد، آنوقت خود این ارتش شیوه و وسایل عمل را به ژنرالها نشان خواهد داد. آنوقت و فقط آنوقت ممکن است مسئله وارد آوردن ضربه قطعی بر حکومت مطلقه راحل کرد". حال اگر از لنین سؤال میشد که چرا نمیتوان ضربه قطعی بر حکومت مطلقه را تا قبل از گرد آوردن ارتش پرولتاریا تحت رهبری سازمان نیرومند سوسیال دموکرات، بطور قطعی حل کرد و اینکه آیا این امر به روشن شدن رشد موزون یا ناموزون جامعه روسیه مشروط است، قدر مسلم لنین با پوزخند مسخره آمیزی همین پاسخ را میداد: "زیرا حمله مسئله همانا منوط است به وضعیت جنبش کارگری، بوسعت آن، بآن شیوه های مبارزه که در جنبش بوجود آمده است، به خصوصیات تشکیلات انقلابی که جنبش را رهبری می نماید، به روش سایبر عناصر اجتماعی نسبت به پرولتاریا و حکومت مطلقه، شرایط سیاست داخلی و خارجی و خلاصه منوط است به هزاران شرط که پیشگویی در باره آنها محال و هم بی فایده است."

حال که لنین پیشگویی در باره چگونگی وارد آوردن ضربه قطعی و نهائی بر حکومت مطلقه را در زمانی که هنوز ارتش پرولتاریا تحت رهبری سازمان قدرتمند سوسیال دموکراتیک متحد نشد، "هم محال و هم بی فایده" میداند، پس در شرایط روسیه "پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" را چه میداند و اصولا برچه اساسی آنها معین میسازد. بدون شك لنین در مقاله "وظایف سوسیال دموکراتهای روس" که قصد تشریح سازماندهی، رهبری و هدایت مبارزه طبقاتی پرولتاریا را داشت، نمیتوانست از مشخص ساختن چهارچوب اساسی مبارزه با حکومت مطلقه طفره رود و آنها هم "هم محال و هم بی فایده" بداند، چرا که گریز از تحریف شکل عمده مبارزه خود نوعی رفرمیسم است. بهمین جهت است که لنین در مقاله فوق الذکر، زمینه همه جانبه مبارزه ایکه در شرایط روسیه هم ممکن و هم الزامی بود را به نحو روشن بیان میدارد و نشان میدهد که مبارزه با حکومت مطلقه اساسا سیاسی است و مرکز ثقل آنها هم افشای همه جوانب حکومت مطلقه در برابر وسیع ترین توده های مردم تشکیل میدهند. و بدین ترتیب در روسیه "تبلیغات سیاسی در بین همه مردم را پایه تمام برنامه، تاکتیک و دارهای تشکیلاتی خود قرار میدهند". این تبلیغات سیاسی که در هر شرایطی شکل خاصی بخود می‌گرفت، لنین و بلشویکها را قادر ساخت که با توسل به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگریهای

همه جانبه سیاسی توده ها را آگاه کنند ، نیروی عظیمی را انباشت کنند ، يك حزب قدرتمند کارگری را پرورش دهند ، رهبری نهضت کارگری و جنبش دموکراتیک توده ای را بدست آورند و سرانجام در يك موقعیت انقلابی ضربه قطعی بر حکومت مطلقه را از طریق يك قیام مسلحانه شهری وارد آورند . لنین اساس ایده خود را در خصوص " پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " در مقاله " چه باید کرد ؟ " بدین نحو بیان می دارد :

" بدین طریق ما به آخرین نظریه ای رسیدیم ، که ما را وادار می کند بویژه بر سر نقشه ایجاد سازمانی در پیرامون روزنامه سراسر روسیه از طریق کار مشترک در این روزنامه عمومی پافشاری کنیم . ( منظور بر محور يك عمل اساسا سیاسی — توضیح از ما است ) ، فقط يك چنین سازمانی است که قابلیت انحطاف لازم برای يك سازمان پیشارجوی سوسیال دموکراتیک یا بعبارت دیگر استعداد هما — هنگی فوری یا شرایط کاملا گوناگون و سریع التخییر مبارزه را تامین خواهد نمود و توانائی خواهد داد که " از یکطرف از جنگ آشکار با دشمنی که از لحاظ نیرو و تفوق کامل داشته و تمام قوای خود را در يك نقطه جمع نموده است اجتناب گردد و از طرف دیگر از عدم چالاکي این دشمن استفاده شده و در آنجا و در آن — لحظه ایکه از همه کمتر انتظار می رود بوی حمله گردد " . اشتباه بزرگی بود هر آینه سازمان حزبی فقط بنا به حساب انفجار یا مبارزه در خیابانها و یا فقط بنا به حساب " سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره " بنا میشد . ما باید کار روزمره خود را همواره انجام دهیم و همیشه برای همه چیز آماده باشیم زیرا که پیش بینی تخییر دوره های آرامش و تبدیل آن به دوره های انفجار در خیلی از مواقع تقریبا غیر ممکن است و در موارد ممکن هم نمیتوان از آن برای تجدید ساختمان تشکیلات استفاده نمود . زیرا يك چنین تبدیلی در يك کشور استبدادی بینهایت سریع انجام میگردد و گاهی فقط بيك تاخت و تاز شبانه فراشهای تزاری وابسته است و خود انقلاب را هم باید بشکل چند تخییر و تبدیل سریع بین انفجار و آرامش کم و بیش شدید در نظر مجسم کرده بشکل يك عمل منفرد . بدین جهت مضمون اصلی فعالیت سازمان حزبی ما و کانون این فعالیت باید کاری باشد که خواه در دوره قویترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل هم ممکن و هم لازم است ، یعنی : کار تبلیغات سیاسی که در تمام روسیه متحدان صورت گرفته و تمام جهات زندگی را روشن سازد و وسیعترین توده ها را در نظر داشته باشد . این کار هم در روسیه فعلی بدون يك روزنامه برای سراسر روسیه ،



که خیلی زود بزود منتشر شود ، غیر قابل تصور است ، سازمانی که بخودی خود در پیرامون این روزنامه تشکیل میشود یعنی سازمان کارکنان این روزنامه — (کارکنان به معنی وسیع کلمه یعنی تمام کسانی که برای روزنامه کار می کنند) برای همه چیز ، از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگه ترین اعمال "ظلم" انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده است .

تصور می کنیم قضیه کاملا روشن شده باشد . سوسیال دموکراسی انقلابی ( بلشویکها ) در روسیه مبارزه با حکومت مطلقه را " خواه در دوره قوی ترین انفجار انقلابی و خواه در دوره آرامش کامل " از طریق يك مبارزه اساسا سیاسی که کانون این فعالیت را کار تبلیغات سیاسی تشکیل میداد و " در تمام روسیه متحداً صورت میگرفت و تمام جهات زندگی را روشن" میساخت و وسیعترین توده ها را در نظر داشت ، پیش برد . سازمانی هم که بخودی خود پیرامون این فعالیت که بصورت يك روزنامه سراسری متجلی میشد ، شکل گرفت و گسترش یافت ، یعنی کارکنان این روزنامه خود را بطور جدی " برای همه چیز از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب در لحظه بزرگترین اعمال " ظلم " انقلابی گرفته تا تهیه و تعیین و اجرای قیام مسلحانه همگانی حاضر و آماده " ساخته بود و بدین ترتیب در روسیه در چهارچوب و در کادر يك مبارزه اساسا سیاسی و بر محور افشای همه جوانب حکومت مطلقه بود که آن انرژی تاریخی توده ها بتدریج از قوه به فعل درآمد و سرانجام در قیام مسلحانه شهری منفجر گردید .

اتحادیه که سالها در اثر تجربه اندوزی از " آخرین دستاورد های بین المللی پرولتاریا " در تحریف و به ابتدال کشاندن مارکسیسم تبحر یافته است ، در برخورد رودر رو با تجربه انقلابی روسیه آشکارا میان تدارک جنگ و خود جنگ ، میان کار سیاسی و کار نظامی ، میان کار ماهیتا سیاسی و اشکال خاص آن ، میان تاکتیکها و خود استراتژی کلی شکاف می اندازد و در نهایت قیام که خود محصول عملکرد يك روند آگاهانه و در واقع نقطه اوج آن محسوب میگردد و بیانگر انفجار آگاهی در مقیاس عظیم و توده ای است را محصول انفجارهای خود بخودی میداند و در نتیجه " پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " از طریق قهر را که در روسیه اساسا در قیام مسلحانه شهری تجلی یافت ، فقط در آن خلاصه می نماید .

همواره گفته اند جنگ ادامه سیاست است اما بشیوه دیگر . سیاست جنگی است بدون خونریزی و جنگ ، سیاستی است که با خونریزی همراه است . سوسیال دموکراسی انقلابی در روسیه از آن هنگامی که درگیر فعالیت عملی گردید ، عملا جنگ خود را با حکومت مطلقه آغاز کرد . این جنگ اگر چه در ابتدا بدون خونریزی بود یا بقول لنین " اعلام جنگ " بود اما با اینهمه مسالمت آمیز بودن

این جنگ به معنای عدم شروع جنگ نبود. جنگ سیاسی درست در نقطه اوج تکامل خود به سیاست جنگی تبدیل گردید.

در تعیین شکل اصلی مبارزه، مارکسیستها از آنجائی که تحولات انقلابی را از زاویه مبارزه طبقاتی بررسی می کنند و معتقدند که کلیه درگونیهای انقلابی در جامعه از کانال طبقات و مبارزه طبقاتی انجام میگیرند، همواره به مجموعه شرایط اجتماعی و بویژه سیاسی که کلیه فعالیتهای طبقات اجتماعی را محدود و مشروط می کند توجه دارند، چرا که محیط سیاسی جامعه آن شرایط اساسی است که بر شکل مبارزه طبقات، گسترش و تعمیق آن تاثیر تعیین کننده ای برجای می نهد. البته این درست است که طبقات اجتماعی از درون تضادهای زندگی اقتصادی شکل میگیرند و در عین حال موجودیت و مناسبات عینی آنها توسط همان شرایط اقتصادی که از آن هستی یافته اند، مشروط و معین میشود. با اینحال حرکت طبقات یعنی مبارزه طبقاتی با منفع ساختن خود از قلمرو اقتصاد و باوجود آوردن قلمرو سیاست گسترش و تعمیق اش را ناگزیر با مجموعه شرایط سیاسی جامعه گره میزند. به همین جهت مارکسیستها که برای آمیختن مبارزه سیاسی با امر تشکل و تربیت سیاسی توده ها و بوجود آوردن یک جنبش وسیع توده ای آگاه و مستقل تحت رهبری پرولتاریای انقلابی در برابر قدرت حاکمه بورژوازی تلاش میکنند، در تعیین اشکال مختلف مبارزه سیاسی و از جمله شکل اصلی مبارزه، شرایط سیاسی جامعه را مبنای کار خود قرار میدهند و در هر شرایط مشخص با روشن ساختن شکل عمده سازمان و عمل انقلابی بکار اقدام می نمایند.

اگر در روسیه پیشاهنگ انقلابی با اتکاء به مبارزه اساسا سیاسی با حکومت مطلقه، و با استفاد ه از اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افشاگریهای همه جانبه سیاسی توانست "وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی" را بدستی پیش ببرد و در همین راستا ملیونها توده کارگر و زحمتکش را بگرد خود متحد و متشکل سازد و قدرت سیاسی را از طریق قیام مسلحانه شهری بدست آورد، این دقیقا به شرایط سیاسی منتزع شده از اوضاع اقتصادی جامعه و بویژه صف بندی طبقات اجتماعی و خصمت مبارزه میان طبقات موجود در جامعه روسیه برمیگشت. چنین شرایط عینی بود که بلحاظ سیاسی وضعی را آفرید که پیشاهنگ انقلابی توانست بدین طریق فعالیت انقلابی را شکل داده و توسعه بخشد.

در این خصوص مائوتسه دون نیز نکته مابل ملاحظه ای را بیان میدارد که بنظر ما ذکر آن در این جا بیپوده نیست. مائودر مقاله "مسائل جنگ و استراتژی" با زبانی بسیار ساده، آنقدر عامه فهم که برای ذهن اتحادیه نیز قابل درک است، ضمن مقایسه "دو مدل راه انقلاب" علت تمایزات آنها را روشن می نماید. مائو می نویسد:

"وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در

همه جا ، چه در چین و چه در کشورهای دیگر ، صادق است .

معدالک درحالیکه اصل یکی است ، اشکال اجرای آن از طرف حزب پرولتاریا برحسب شرایط مختلف گوناگون است . در کشورهای سرمایه داری ، صرف نظر از دوران فاشیسم و دوران جنگ ، شرایط از این قرارند : در درون کشور دیگر رژیم فئودالی وجود ندارد ، رژیم دموکراسی بورژوائی برقرار است ، این کشورها در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند ، بلکه بر ملتهای دیگر ستم روا میدارند . با توجه باین خصوصیات ، وظیفه حزب پرولتاریا در کشورهای سرمایه داری عبارت از این است که طی یک دوران طولانی مبارزه قانونی کارگران را آموزش و پرورش دهد و نیرو مجتمع سازد و بدین ترتیب خود را برای سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری آماده نماید . مسائلی که در این کشورها مطرح اند ، عبارتند از : مبارزه قانونی طولانی ، استفاده از تریبون پارلمان ، اعتصابات اقتصادی و سیاسی ، سازماندهی سندیکاها و آموزش کارگران . در ایمن کشورهای شکل سازمان قانونی است . شکل مبارزه خونین نیست (از طریق جنگ نیست) . . . . . جنگی که این احزاب میخواهند ، جنگ داخلی است که آنرا تدارک می بینند . اما تا زمانی که بورژوازی واقعا ناتوان نگردد ، اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود ، تا زمانی که توده های دهقاننی آماده نباشند داوطلبانه به پرولتاریا یاری برسانند ، این قیام و این جنگ نباید برپا شود . . . . . این است آنچه که انقلاب اکثریت روسیه بر آن صحنه گذاشته است .

در چین وضع طور دیگری است ، ویژگیهای چین در این است که کشور مستقل و دموکراتیک نیست بلکه نیمه مستعمره — نیمه فئودالی است . در داخل آن رژیم دموکراتیک مستقر نیست بلکه ستم فئودالی حکمفرما است . کشوری است که در مناسبات خارجی خویش از استقلال ملی برخوردار نیست بلکه زیر یوغ امپریالیسم قرار دارد . از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد نیست و حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری هم وجود ندارد ، در اینجا وظیفه حزب کمونیست علی الاصول این نیست که مبارزه قانونی طولی المدتی را از سر بگذراند تا به قیام و جنگ برسد و یا نخست شهرها را تصرف کند و سپس دهات را ، بلکه برعکس این است . . . . .

تمام اینها نشان دهنده تفاوتهاست که میان چین و کشورهای سرمایه داری وجود دارد . در چین شل عمده مبارزه جنگ و شل عمده سازمان ارتش است

سایر تشکلهای مانند سازمانهای توده ای و مبارزه توده های بسیار مهم و واقعا ضرورند و در هیچ حالتی نمیتوان از آنها صرف نظر کرد ، ولی بدون شك همه آنها بخاطر جنگ اند ..... ”

همانطور که مشاهده می کنیم مائو که از نظرگاه يك مارکسیست - لنینیست به مسائل انقلاب میگرد شرايطی را مبنای اتخاذ تحيين شکل ”پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی ” قرار میدهد که عامل اساسی در امر انکشاف مبارزه طبقاتی است ، یعنی شرايط سیاسی جامعه ! مائو ضمن نشان دادن تمایزات پایه ای میان جامعه چین و جوامع سرمایه داری ، تفاوتهای اساسی شرايط مبارزه طبقاتی میان آنها را نیز روشن می نماید و تصریح میکند که در جوامع سرمایه داری برخلاف چین ، از آنجائی که در این کشورها دیگر رژیم فئودالیسم وجود ندارد و دموکراسی بورژوائی برقرار است و نیز در مناسبات خارجی خود زیر ستم ملی نیستند ، يك وضعیت عینی طبقاتی و يك شرايط سیاسی عینی در مبارزه طبقاتی پدید میآید که خواه ناخواه بر شکل ”پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی ” تاثیر اساسی برجای میگذارد . در چنین شرايطی وظیفه حزب پرولتاریا این است که طی يك دوران طولانی مبارزه قانونی یعنی يك مبارزه اساسا سیاسی ، کارگران را آموزش و پرورش داده ، نیرو مجتمع سازد و بدین طریق خود را آماده سرنگون ساختن نهائی سرمایه داری کند . بدین ترتیب سپس از سپری شدن دوره تدارک جنگ و شکل گیری موقعیت انقلابی در جامعه یعنی شرايطی که حزب پرولتاریا قادر گردیده است ، رژیم بورژوائی را از ادامه حکومت ناتوان کند ، اکثریت عظیم پرولتاریا را برای اقدام به قیام مسلح مصمم و آماده کند ، توده های دهقانی را به حمایت از پرولتاریا جلب کند ، است که قیام مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی برپا میگردد . مائو سپس ادامه میدهد که ” در چین وضع طور دیگری است ” بعبارت دیگر شکل ”پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی ” در چین در مقایسه با جوامع سرمایه داری متفاوت است . چرا که در چین رژیم نیمه مستعمره - نیمه فئودالی برقرار است که به نحو اجتناب ناپذیری يك وضعیت عینی طبقاتی و يك شرايط خاص از مبارزه طبقاتی را ایجاد میکند . از این جهت در چین پارلمانی که بتواند مورد استفاده قرار گیرد ” وجود ندارد و از ”حق قانونی تشکیل اعتصابات کارگری ” هم اصلا نباید سخن گفت و بنابراین راه حزب کمونیست هم این نیست که به مبارزه قانونی یعنی به مبارزه اساسا سیاسی بر علیه دولت مرکزی دست زنند و بنا نباشتن نیرو از این طریق خود را برای قیام و جنگ آماده سازد . چرا که شرايط وسیعا و شدیدا قهرآمیز ، هرگونه فعالیت اساسا سیاسی و کار آزاد سیاسی را ناممکن میسازد . بنابراین تحت چنین شرايطی از اوضاع سیاسی ، وظیفه پیشاهنگ انقلابی این است که از همان آغاز با توسل به حادترین شکل مبارزه انقلابی یعنی مبارزه مسلحانه بکار اقدام نماید و نیروهایش را عمدتا در سازمانی که قادر به ادامه حیات و ضامن ادامه کاری این مبارزه است ، یعنی ارتش خلق جمع کند . بهمین دلیل

است که مائو میگوید " در چین شکل عمده مبارزه جنگ و شکل عمده سازمان ارتش " میگردد .  
 در چین برخلاف روسیه ، جز در همان دوره های اولیه قبل از کودتای چیانگ کای چک ، مبارزه سیاسی بر اساس مبارزه مسلحانه طولانی سازمان یافت . حزب کمونیست چین " وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " را بر محور مبارزه مسلحانه طولانی که در کانون آن کار سیاسی - نظامی و افشاگریها همه جانبه سیاسی - نظامی قرار داشت ، چه در سخت ترین دوره تهاجمات دولت مرکزی و جنگهای داخلی و چه در دوره جنگهای امپریالیستی و جنگ ضد ژاپنی و چه در شرایط طغیانهای انقلابی مردم ، پیش برد . فعالیتی که در چین متحدا صورت میگرفت و در عین گسترش منظم خود ، تمام جهات زندگی را روشن میساخت و وسیعترین توده های مردم را مورد خطاب قرار میداد . سازمانهای هم که بخودی خود پیرامون این فعالیت و این عمل آگاهانه انقلابی شکل گرفته و تحکیم یافتند ، یعنی کارکنان ارتش توده ای ، بنابه ابزار اصلی اجرای وظایف سیاسی انقلاب و حزب کمونیست بضمایب ابزار اصلی و تعیین کننده رهبری کل انقلاب و جبهه واحد ضد امپریالیستی ، خود را برای همه چیز از حفظ حیثیت و اعتبار و ادامه کاری در حزب و ارتش توده ای در لحظه اعمال بزرگترین تهاجمات ضد انقلابی و جنگهای داخلی گرفته تا جنگ مقاومت ضد ژاپنی و تهیه و اجرای تهاجمات استراتژیک بمنظور وارد آوردن ضربه نهائی و قطعی بر حاکمیت امپریالیستی - نیمه فئودالی ، حاضر و آماده می ساختند .

بدین ترتیب راه انقلاب در روسیه و چین از این نظر میتواند دو مدل راه انقلاب محسوب گردد که در یکی مبارزه سیاسی یعنی مبارزه در راه کسب قدرت سیاسی ، اساسا سیاسی بود که برپایه افشاگریهای همه جانبه سیاسی پیش میرفت و در دیگری اساسا مسلحانه بود که بر افشاگریهای همه جانبه سیاسی - نظامی قرار داشت . در یکی انرژی انقلابی توده ها در جریان عمل آگاهگرانه سیاسی و از طریق اشکال مختلف مبارزه سیاسی از قوه به فعل درآمد ، بتدریج رشد نمود و سرانجام در قیام های مسلحانه شهری منفجر شد و در دیگری انرژی انقلابی توده ها در حین عمل مسلحانه طولانی با بردن آگاهی انقلابی بمیان توده ها بکار گرفته شد و طبعا آن خصلت انفجاری سابق را نداشت .  
 خلاصه کنیم :

انحون اگر راه انقلابی را که اتحادیه طرح میکنند ، در کلیت آن و با توجه به پشتوانه های تئوریک آن در مجموع در نظر گیریم ، بخوبی میتوان فهمید که چرا این خط مشی ماهیتی اکونومیستی دارد و دوآلیسم آن در کجاست .

اساس مسئله قبل از هر چیز باین انحراف پایه ای مربوط میگردد که اتحادیه کمونیستها کل مسئله انقلاب را از موضعی لاملا اکونومیستی و از نظرگاه نیروهای بورژوا - ناسیونالیستی جنبش ضد - امپریالیستی ایران طرح می نماید ، بدین معنی که هدف انقلاب را مستقیما از شرایط اقتصادی

جامعه استنتاج می کند . اتحادیه که این هدف را در ساختن ایرانی " مستقل و موزون " می بیند ناگزیر است با بخطر کردن طبقات اجتماعی در ارتباط با این هدف و تبدیل نمودن آنها به ابزارهای اقتصاد ، به ارزیابی از موقعیت و نقش هر یک از طبقات اجتماعی ، در پروسه تحقق این هدف بپردازد . مشکلات و مسائل اتحادیه در تحقق اهدافش در این خلاصه میشود که " با قطع بند های این جامعه با امپریالیسم ، چگونه سازمان تولید اجتماعی را بنا خواهد نمود ، با صنایع وابسته که طبقه کارگر در ارتباط با آن رشد یافته چه خواهد کرد ، با جمعیت اضافه در شهرها چه برخوردی خواهد داشت ، با بوروکراسی عظیم شهرها که در نتیجه نیازهای امپریالیسم شکل گرفته اند ، چه معامله ای خواهد نمود ، ..... ؟ "

روشن است طرح کل مسئله انقلاب از موضع اکونومیستی ، خواه ناخواه اتحادیه را به آنجا میکشاند که در قلمرو سیاست دیگر با چهره ای تماما بورژوازی ظاهر شود . حرکت اکونومیستی اتحادیه در عرصه مبارزه سیاسی ، در جستجوی وی برای یافتن حرکات خود بخودی و طغیانهای اعتراضی توده ها و تلاش برای هماهنگ شدن با این تجمعات خود بخودی و انباشتن نیروی خود بخودی در جهت تحقق اهدافش انعکاس مییابد . بی جهت نیست که تمام توجه اتحادیه در توضیح و تشریح استراتژی اش بآن شرایطی معطوف است که زمینه مادی بروز جنبشهای خود بخودی و تجمعات خود بخودی توده ها را فراهم می آورد ، یعنی شرایط اقتصادی جامعه ! از نظر اتحادیه در پرتو روشن شدن شرایط اقتصادی جامعه است که نه تنها مستقیماً اهداف انقلاب ، بلکه حتی چگونگی تصرف قدرت سیاسی نیز روشن میگردد . بدین معنی که اگر اقتصاد جامعه ای موزون و مستقل رشد یافته است ، طبعاً اوضاع عینی انقلاب در مقیاس وسیع و سراسری پخته و آماده میشود ، طغیان انقلابی مردم نیز در بعدی گسترده و بطور هماهنگ و موزون ظاهر میگردد و بنابراین کسب قدرت سیاسی از طریق قهر بصورت یک قیام مسلحانه شهری است و وظیفه انقلابیون هم تا فرا رسیدن این " مقطع تاریخی خاص " کار سیاسی - تشکیلاتی است . اما اگر اقتصاد جامعه ای بطور ناموزون و وابسته رشد یافته باشد ، اوضاع عینی انقلابی در مقیاس وسیع بطور همزمان پخته و آماده نمیشود ، طغیانهای انقلابی مردم هم نه بطور گسترده و هماهنگ ، بلکه در این یا آن گوشه کشور تظاهر مییابد و بنابراین در چنین شرایطی " پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " از طریق قهر از درون مبارزه مسلحانه طولانی و آزاد سازی مناطق میگذرد . مضاف بر این هرآینه در جوامع اخیر شهرها - رشد قابل ملاحظه ای کرده باشند ، ضروری است که در پروسه کسب قدرت سیاسی به مبارزه مسلحانه طولانی بمثابه پروسه تدارک و آمادگی برای سازماندهی قیام مسلحانه شهری نگریسته شود .

مسلم است استراتژی ایکه دقیقاً در پی تحقق اهداف نیروهای بورژوا - ناسیونالیستی حرکت میکنند و در عین حال برای فریفتن توده ها و تبدیل آنها به ابزارهای اجرایی خویش خود را نیز به

لباس مارکسیسم می آراید ، در تهیه پشتوانه تئوریک برای خویش ، ناگزیر به تحریف تجربیات انقلابی تا کنونی نیز میگردد .

اتحادیه در برخورد با تجربه انقلابی روسیه نخست میکوشد ، آن عمل آگاهانه انقلابی که طی آن انرژی انقلابی توده ها از قوه به فعل درآمد ، بتدریج رشد کرد و در قیامهای مسلحانه شهری منفجر گردید ، را از محتوای واقعی اش تهی گرداند ، بطوریکه بتواند قیام مسلحانه شهری در روسیه را که بیان یک انفجار آگاهانه توده ای و تاکتیکی بود که برای تصرف قدرت سیاسی اهمیت استراتژیک داشت و تحت رهبری و هدایت دقیق بلشویکها ، بطور دقیق و حساب شده از آن استفاده گردید ، بیشتر بصورت انفجار خود بخودی توده ها جلوه گر سازد . و مهمتر اینکه با تبدیل ساختن این تاکتیک بعنوان استراتژی بلشویکها میکوشد کل پروسه انقلاب در روسیه را مخدوش و مبهم سازد . در برخورد با انقلاب چین نیز اتحادیه با همطراز قرار دادن قیام مسلحانه شهری و جنگ توده ای طولانی در واقع عمل مسلحانه طولانی را که پایه استراتژی و تاکتیک انقلاب چین بود ، با انفجارات خود بخودی توده ای البته در ارضی کوچکتر برهم منطبق میسازد تا این نتیجه را منطقی جلوه دهد که مبارزه مسلحانه توده ای و جنگ خلق همان قیام مسلحانه شهری است ، البته با این تفاوت که در بعدی محدود و در مکانی متفاوت یعنی ابتدا از مناطق روستائی آغاز میگردد .

در حقیقت اتحادیه کمونیستها تزیینی معنی تبیین شکل اصلی مبارزه از روی رشد موزون یا ناموزون و شیوه بروز حرکات خود بخودی توده ها بر اساس آنرا از آنرا اختراع میکند تا با سنکر گرفتن در پشت این تز مشی اگنومیستی خود را ، مشی توده ای - انقلابی جلوه دهد و از درگیر شدن مستقیم با حکومت مطلقه دست و پنجه نرم کردن با مسائل و مشکلات کار انقلابی اجتناب ورزد . استفاده از فرصتها و بهره گیری از طغیانهای انقلابی مردم که اتحادیه سراسر مقاله اش را با توصیف آن میآراید و آنرا پایه استراتژی و تاکتیک خود قرار میدهد ، چیزی جز بیان یک فرصت طلبی محض نیست .

اتحادیه نمیخواهد و یا شاید هم نمیتواند بفهمد که بر اساس استفاده از فرصتها هرگز نمیتوان به پیشرو انقلابی توده ها بدل شد ، چرا که سود جستن از فرصتها امری صرفا تاکتیکی است و اگر چه برای گسترش کار انقلابی نیز بسیار با اهمیت می باشد ، اما برای تبدیل شدن به پیشرو واقعی انقلاب و نه دنباله رو توده ها ، پیروی از یک سیاست اصولی و برخوردار بودن از یک خط مشی متین پرولتری ضرورت حتمی دارد . با پرسه زدن در این یا آن گوشه کشور به منظور یافتن طغیانهای انقلابی مردم و هماهنگ کردن خود با این طغیانها و هدایت آنها بسمت برپائی جنگ انقلابی که آشکارا مبین گام برداشتن بدنبال جنبش است ، نمیتوان به پیشرو واقعی توده ها مبدل شد . برای ایفای نقش پیشرو واقعی انقلاب باید قبل از هر چیز شکل عمده مبارزه با حکومت مطلقه را روشن ساخت و با افشای همه جوانب رژیم منغور در برابر توده های ملیونی ، یک جنبش سیاسی در تقابل با قدرت حاکمه دولتی

برپا ساخت . تنها بر محور این عمل است که میتوان جنبش توده ای را در جهت کسب قدرت سیاسی سازمان داد و هدایت کرد .

## د - طرح درست مسئله

در طرح درست مسئله راه انقلاب در ایران ، هدف ما بازگویی نظرات خودمان نیست ، چه این نظرات به تفصیل و با دقت کافی در مقاله "مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک" توسط رفیق احمدزاده بیان گردیده است . معهذاً از آنجا که اپورتونیستها (وازان جمله اتحادیه کمونیستها) در زمانی است سعی در تحریف این نظرات و تهی ساختن آن از محتوای واقعی اش را دارند ، ما نیز برای افشای هرچه بیشتر این تحریفات لازم دیدیم ، در این قسمت مقاله ، مستقیماً با زبان خود رفیق احمدزاده ، که نزدیک به ۲۰ سال پیش این نظرات را بیان داشته و طبعاً مهر زمان خود را با خود حمل می نماید ، سخن بگوئیم و تنها برخی جابجائی ها و افزودن برخی توضیحات را لازم دانستیم .

رفیق احمدزاده مسئله را بدین شکل طرح میکند :

" اصولاً وظیفه پیشرو چیست ؟ مگر نه این است که وظیفه ای که تاریخ بر عهده رزمندگان پیشرو انقلاب نهاده است ، این است که از طریق عمل آگاهانسه انقلابی و ایجاد ارتباط با توده ، در حقیقت نقبی به قدرت تاریخی توده بزند و آن چه را که تعیین کننده سرنوشت نبرد است ، وسیعاً به میدان مبارزه واقعی و تعیین کننده بکشاند ؟ هرچه شرایط پیچیده تر باشد ، هرچه قدرت سرکوب کننده دشمن بیشتر باشد ، هرچه انقلاب بیشتر در دستور روز قرار داشته باشد ، طبیعی است که عمل نقب زنی دشوارتر خواهد شد . این حکم اساساً درست است که هرگاه آگاهی انقلابی توده ها فرا گیرد ، بر زمینه شرایط مادی توده ها ، بیک نیروی مادی عظیم تبدیل خواهد شد ، تنها نیروی که قادر است جامعه را دگرگون کند ، اما مسئله همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان توده ها برده شود ، چه سازمانها و وسائلی باید این آگاهی را به میان توده ها ببرند ، از طریق کدام اشکال سازمانی ، و اتخاذ چه شیوه هائی از مبارزه میتوان انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست ، در مسیری که به پیروزی انقلاب ، به سرنگونی ارتجاع ، به تصرف قدرت سیاسی منجر می شود ، انداخت و هدایت کرد ؟ "



در واقع رفیق احمدزاده با علم بر این حقیقت که راه انقلاب بکار ما هیتا سیاسی مربوط است و مسئله اساسی " همیشه این بوده که این آگاهی چگونه باید به میان توده ها برده شود چه سازمانها و وسائلی باید این آگاهی را بمیان توده ها ببرند ، از طریق کدام اشکال سازمانی ، و اتخاذ چه شیوه هایی از مبارزه میتوان انرژی انقلابی توده ها را در مسیر درست ، در مسیری که به پیروزی انقلاب ، به سرنگونی ارتجاع ، به تصرف قدرت سیاسی منجر میشود انداخت و هدایت کرد " می گوشت راه انقلاب در ایران را مشخص سازد . بعبارت دیگر در شرایط ایران پیشاهنگ انقلابی چه شکل از عمل انقلابی و سازمان انقلابی را باید برگزیند ، تا از طریق آن قادر به " پیشبرد وظیفه مرکزی کسب قدرت سیاسی " گردد .

" در شرایطی که رژیم پلیس و اختناق کوشش میکند و در این کوشش موفق هم شده است که رابطه میان روشنفکران خلق و خلق را قطع کند ، در شرایطی که هیچگونه رابطه ای میان اعتصابیون وجود ندارد ، در شرایطی که ترور و اختناق توده ها را از هرگونه حرکت چشمگیر انداخته ، در شرایطی که همین اختناق و سرکوب مداوم توده ها را نسبت به مبارزه بدبین کرده و آنها را از پذیرفتن هر گونه فکر سیاسی که بنظر آنها هیچ راه نجاتی را نشان نمیدهد ، گریزان کرده در شرایطی که رژیم میکوشد هرگونه جنبش توده ها را در نطفه خفه کند ، آیا "مبارزه مخصوص" با پلیس سیاسی لازم است ؟ آیا اینکار را توده میتواند انجام دهد ؟ آیا از توده میتوان انتظار داشت که ماهیت پوشالی رژیم را بشناسد و یا خود در جریان تجربه خود درک کند ؟ در شرایطی که قدرت سرکوبکننده رژیم عده ای از روشنفکران "انقلابی" را واداشته است که درنده خوئی این جوجه ببرکاغذی را به عدم آمادگی شرایط عینی و رشد ناکافی تضادها نسبت دهند ، و پوشالی بودن آنها را از نظر دور بدارند و درک نکنند که درست همین قدرت سرکوبکننده ارتش ضد خلقی ، عمده ترین عامل بقا سلطه امپریالیستی است ، توده چگونه میتواند بر قدرت تاریخی خود واقف شود . ( توده ای که نمی پرسد چرا باید مبارزه کنم ، بلکه می پرسد ، میتوان مبارزه کرد ؟ می پرسد چگونه میتوان در برابر قدرت سهمگین رژیم مقاومت کرد ؟ ) ، چگونه میتوان آن مبارزه ای را که در تاریخ جریان دارد ، مبارزه ای را که ضرورتهای تاریخی پیروزی آنها را تضمین کرده اند ، مبارزه ای که ریشه اش در بطن شرایط مادی زندگی خود توده ها است ، مبارزه ای را که در عمل آگاهانه پیشقراولان انقلابی انعکاس یافته ، مبارزه ای را که در جنبشهای پراکنده و جرقه وار توده ها انعکاس یافته ،

مبارزه ای را که در شرایط استبداد سنگین و اختناق مداوم گاه خصلت انفجاری پیدا کرده و دفعتاً نیروی عظیمی از توده ها را به خیابان می کشاند و یکباره چون شعله ای زودگذر خاموش می شود ، عملاً به توده نشان داد ؟ چگونه میتوان آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده برخورد ، بر منافع واقعی خود بر قدرت سهمگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و بجریان مبارزه کشانده شود ؟ چگونه میتوان در آن سد عظیم قدرت سرکوب کننده که اختناق و سرکوب مداوم ، عقب ماندن رهبری و عدم توانائی پیشرو در ایفای نقش خود ، بالاخره تبلیغات جهنمی رژیم متکی به سرنیزه میان روشنفکران خلق و خلق ، میان توده و خود توده ، میان ضرورت مبارزه توده ای و خود مبارزه توده ای ، برپا داشته ، شکاف انداخت و سیل خروشان مبارزه توده ای را جاری کرد ؟

تنها راه ، عمل مسلحانه است ."

ضرورت عمل مسلحانه ماهیت سیاسی و سازمان سیاسی - نظامی انقلابیون " اساساً برای این واقعیت متکی است که عامل بقا" سلطه امپریالیستی عمدتاً ماشین سرکوب نظامی و قهرآمیز است و هم چنین برای این واقعیت متکی است که شیوه های ابقا" این سلطه هرگونه مبارزه رفرمیستی را نه تنها بی اهمیت کرده اند بلکه ناممکن ساخته اند" ، در نتیجه " ضرورت نقش آگاهانه و عمل فعال پیشرو و انقلابی درست بدلیل نقش روزافزون عامل آگاه ضد انقلاب نه کمتر بلکه بیشتر شده است . اینک پیشرو و تنها با توسل به حادترین شکل عمل انقلابی ، یعنی عمل مسلحانه و خدشه دار کردن آن سد عظیم میتواند آن مبارزه ای را که در تاریخ جریان دارد ، بتوده ها بنمایاند . . . . . باید در عمل نشان داد که قهرضد انقلابی را میتوان شکست داد ، باید نشان داد که ثبات و امنیت فریبی نیست . در جریان این عمل است که آن انرژی تاریخی توده ها که در پشت این سد عظیم قدرت سرکوب کننده انباشته شده ، اما ساکت و ساکن است ، بتدریج جریان یافته و در همین جریان است که توده بتدریج و در بطن مبارزه مسلحانه طولانی ، برخورد ، برنقش تاریخی و بر قدرت شکست ناپذیر خود آگاهی پیدا میکند ."

رفیق احمدزاده تجربیات انقلابی روسیه و چین را بررسی مینماید و نشان میدهد که در آنجا پیشرو انقلاب چگونه توانست نقی بر قدرت تاریخی توده ها بزند" و انرژی انقلابی آنها را به مسیر واقعی مبارزه بکشاند . او می نویسد :

" و اما اگر در روسیه لازم بود که سازمانی از انقلابیون حرفه ای ، اساساً با توسل به اشکال مختلف مبارزه سیاسی و افساگرهای همه جانبه سیاسی این عمل را انجام دهد ، در چین و ویتنام لازم شد که این اعمال اساساً با توسل به

حاصلیترین شکل مبارزه، یعنی مبارزه مسلحانه انجام پذیرد. اگر در روسیه موقعی میتوان دست به قیام مسلحانه زد که توده ها وسیعاً امکان زندگی در شرایط موجود را نفی کرده و عملاً طالب تغییر آن گردند، و نیز حکومت هم نتواند بشیوه های سابق حکومت کند، و این طلب تغییر، و این عدم امکان حکومت بشیوه های سابق، درست در طی یک جریان مبارزه اقتصادی - سیاسی حاصل شده و بدین ترتیب این حکم مصداق پیدا میکند که توسل به قیام مسلحانه، بی آنکه از قبل توده های وسیع، در جریان تجربه سیاسی خود به صحت این عمل اعتقاد پیدا کرده باشند، عملی است پیش از وقت. این حکم مصداق پیدا میکند که دعوت به قیام و طرح یک شعار خاص مثلاً "حکومت بدست شما" هرگاه کمی دیر یازود مطرح شود، موجب شکست قیام خواهد بود. اگر در شرایط روسیه، انرژی تاریخی توده ها، در یکرشته مبارزات اساساً اقتصادی و سیاسی بتدریج از قوه بفعل درآمده، بتدریج شکل گرفته و در قیام های مسلحانه منفجر میشوند، در چین، انرژی انقلابی توده ها درست در جریان بردن آگاهی انقلابی بمیان توده ها، درست در حین عمل مسلحانه طولانی بنابر گرفته میشود، و در نتیجه آن خصلت انفجاری سابق را ندارد.

بدین ترتیب قیام مسلحانه شهری، تبدیل به مبارزه مسلحانه توده ای طولانی میشود، و انرژی انقلابی توده ها بتدریج وارد میدان کارزار تعیین کننده میشود. بدین ترتیب ارتش توده ای، نیروی "تلیخاتی مسلح، هم هست."

رفیق احمدزاده سپس برای آنکه "تفاوت شرایط دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک، شرایط کار سیاسی صرف را با شرایط دیکتاتوری وسیعاً و شدیداً قهرآمیز، شرایطی که به توده های شهری و در راس آنان پرولتاریا، و بطریق اولی بتوده های روستائی، هیچکدام امکان هیچگونه تشکیلی را نداده" یعنی تفاوت شرایطی که مبارزه با حکومت مطلقه اساساً سیاسی است و شرایطی که مبارزه با حکومت مطلقه اساساً مسلحانه میگردد را نشان دهد، می نویسد:

"اگر در روسیه" افشاگریهای سیاسی خود بخود یکی از وسایل توانای (تأکید از احمدزاده) متلاشی ساختن رژیم متخاصم و یکی از وسایل جدانموندن متفقین تصادفی یا موقتی از دشمن و یکی از وسایل داشتن تخم نفاق و عدم اعتماد بین شرکت کنندگان دائمی حکومت مطلقه است" (چه باید کرد؟)، در اینجا، در شرایط کنونی، تنها افشاگریهای سیاسی - نظامی، تنها عمل مسلحانه مایهتاً سیاسی است که وسیله توانای "متلاشی ساختن رژیم" است. تنها عمل

سلاحه سیاسی — نظامی است که میتواند به تضادهای درونی بوروکراسی حاکم شدت بخشد . اگر در روسیه " آن طبقه اجتماعی که اعلان جنگ میدهد تا شروع به جنگ نماید ، هرچه پرجمعیت تر و مصمم تر باشد بهمان نسبت نیز این اعلان جنگ اهمیت معنوی بیشتری کسب می نماید " (چه باید کرد ؟) ، امروز در اینجا اعلان جنگ خود جنگ است ، این دو جدائی ناپذیرند . اهمیت معنوی جنگ وابسته است به پیشرفت مادی آن ، و پیشرفت مادی آن وابسته است به پیشرفت معنوی آن . هرچه دشمن بیشتر ضربه بخورد ، بیشتر متلاشی شود ، نیروی سیاسی بیشتر رشد میکند ، اهمیت معنوی آن ، جاذبه توده ای آن بیشتر میشود . و این امر موجب تقویت مادی نیروی سیاسی — نظامی میشود .

بدین ترتیب :

" می بینیم که صحبت بر سر انگیزه ها ، هدفهای سیاسی جنبش نیست ، صحبت بر سر این نیست که باید کار توده ای کرد یا نه ، مسئله بر سر این است که از طریق کدام اشکال عمل و سازمان میتوان توده ها را مورد خطاب قرار داد و آنها را به مبارزه جلب کرد . باید دقیقاً توجه داشت که بسته به شرایط مختلف ، کار ماهیتا سیاسی میتواند شکل صرفاً سیاسی داشته باشد ، میتواند کار سیاسی — نظامی باشد ، و یا حتی میتواند صرفاً یک کار نظامی باشد ."

رفیق احمدزاده بالاخره نتیجه میگیرد :

" ما چکار باید بکنیم ؟ در برابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد؟ جنبش کمونیستی چگونه میتواند، خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضدامپریالیستی خلق مبدل سازد ؟ چگونه میتواند خود را از گنداب محیط روشنفکری که اساساً در آن گرفتار است ، بیرون بکشد و با توده ها ارتباط عمیق برقرار کند ؟ جنبش کمونیستی باید و میتواند یک پاسخ عینی ، چه در نظر و چه در عمل ، بایستد . سؤال بدهد ، چگونه میتوان سلطه جابرانه امپریالیستی را که عمدتاً متکی بنیروهای سرکوب کننده مسلح است ، درهم شکست ؟ چگونه میتوان افسانه "جزیره ثبات و امنیت" را رسوا کرد ؟ چگونه میتوان راه انقلاب ، راه بدست گرفتن قدرت برای استثمارشدگان و ستمدیدگان ، و راه پیروزی را بتوده ها نشان داد ، و آنها را به میدان مبارزه کشانید ؟ بنظر ما جنبش کمونیستی میتواند این راه را پیدا کند و اگر میخواهد به پیشرو واقعی مبدل شود نه دنباله رو توده ها گردد ، باید در عمل ، این راه را بتوده ها نشان دهد . اگر مبارزه مسلحانه تنها راه نجات

خلق است ، و بکمان ما اینراه را جنبش نوین کمونیستی پذیرفته ، پس تحلیل معنائی ندارد . تجربیات انقلابی معاصر و تجربیات خود ما ، راه کلی ، استراتژی عام انقلاب را به ما نشان میدهد . این تجربیات نشان داده اند که نه با کسار مسالمت آمیز و نه با کار صرفا سیاسی ، و نه با کار مخفی ، نمیتوان به پیشرو مردم تبدیل شد و شرایط را با اصطلاح برای مبارزه مسلحانه توده ای فراهم کرد . در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی بناچار باید بر اساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد . و تنها موتور کوچک مسلح است که میتواند موتور بزرگ توده ها را بحرکت درآورد . شرایط ذهنی انقلاب ، در طی عمل مسلحانه ، به کمال شکل خواهد گرفت . پیشرو واقعی ، پیشروئی که پیوند عمیق با توده ها دارد ، و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده ها باشد تنها در طی عمل مسلحانه ، در جریان کار سیاسی - نظامی میتواند بوجود آید . "

ادامه دارد

# • واقعه چهارم بهمن و معضل وحدت (۱)

## پیشگفتار

برای مدت زمانی است که مسئله وحدت میان برخی جریاناتی که خود را طیف‌های اقلیت یا نیروهای برنامه‌ای آن میدانند، در جریان بوده و اخیراً دو جریان آن به نامهای "شورایعالی" و "کمیته اجرائی" ضمن برگزاری چند اجلاس و همچنین دعوت از جریان دیگری بنام "هسته اقلیت" و با انتشار سندی تحت عنوان "اطلاعیه کمیسیون وحدت" شروع این پروسه را قطعیت رسمی بخشیده اند. تلاش امروز "شورایعالی" و "کمیته اجرائی" در پایان بخشیدن به جدائی تشکیلاتی اشان و دست یافتن به وحدت مجدد، اگر چه فی نفسه نمیتواند سؤال برانگیز باشد اما با توجه به روشهایی که آنها در مقطع جدائی تشکیلاتی خود بکار گرفتند و سنگینی بار اتهاماتی که طرفین بر یکدیگر وارد آوردند، تعجب بسیاری را برانگیخته است. در آزمون کمتر کسی میتواند تصور کند که ممکن است زمانی "شورایعالی" بتواند با "کمیته اجرائی" (۱) و عنصر شاخص آن که از نظر آنها فردی "جنایت‌کار، خائن، عامل اصلی و سازمانده کشتار چهارم بهمن" بود و لازم آمد جهت "محاكمه انقلابی" معرفی گردد، اجلاس وحدت تشکیل دهد. و یا متقابلاً "کمیته اجرائی" نیز حاضر گردد با عوامل بورژوازی و کسانیکه "توطئه‌ای برای تسخیر فرستنده رادیویی" را سازمان داده بودند، دست اتحاد داده و اطلاعیه وحدت صادر کند. شگفت‌انگیز بودن این حرکت وحدت خواهانه درست همین جا است که بعد از گذشت چند سال از واقعه چهارم بهمن، طرفین خواست دادگاه سازمانی جهت محاکمه انقلابی را به اجلاس وحدت تبدیل کرده اند.

تا آنجائی که به "کمیته اجرائی" و "شورایعالی" مربوط میشود، با این چرخش سیاسی، خود بخود این پرسش در برابر آنها قرار میگیرد، که طی گذشت این مدت از نظر آنها چه تغییرات اساسی رخ داده است که طرفین میتوانند و خود را مجاز میدانند خواست دادگاه سازمانی جهت محاکمه انقلابی را به اجلاس وحدت تبدیل کنند؟ آیا از نظر این دو جریان که در واقع در رویداد چهارم بهمن شرکت مستقیم داشته و نقش اساسی بازی کردند، صرف قبول یکرشته انتقادات و پذیرش

برخی اشتباهات و انحرافات در کار "سازمان" از جانب طرفین کافی بود تا آنها از خواست محاکمه انقلابی دست بردارند و اجلاس وحدت را فرا بخوانند؟ و اگر جواب مثبت است (که در واقع هست)، آیا نباید نتیجه گرفت که هدف از آن همه هیاهو و جار و جنجالی که بر سر واقعه چهارم بهمن برآه افتاد و آن نمایشات مسخره ای که بنام "کمیسیون تحقیق" متشکل از سازمانهای "انقلابی" و "مسئول" جهت شناسائی عاملین "جنایت" و معرفی آنها بتوده ها برگزار گردید، تحقق اهداف محدود و تنگ نظرانه و در عین حال منحرف ساختن ذهن توده ها و عناصر جدی سیاسی از دستیابی به حقیقت موضوع بوده است؟

ما در همان زمان بدون در نظر گرفتن ادعاهای طرفین و قضاوت آنها در مورد چگونگی بروز درگیری مسلحانه چهارم بهمن، تاکید داشتیم که برجسته ساختن شکل تخاصم - اگرچه این امر در جای خود حائز اهمیت بوده و بویژه برای نیروهای این سازمان بسیار جدی است - و بررسی انتزاعی شکل مبارزه بدون در نظر گرفتن ارتباط آن با محتوی و زمینه های عینی این درگیری، عملی غیر سیاسی و فریبکارانه است. لذا ما در همان زمان با توجه به فضای فوق العاده متشنج و عصبی که بر اوضاع حکمفرما بود، خواستار بازداشتن دو نیرو از ادامه درگیری در عین تضمین ادامه فعالیتهای سیاسی شان و روشن شدن مسائل مورد مشاجره بودیم.

اما متأسفانه در آنزمان برخی از جریانات و احزاب سیاسی با "پژ" برخورد فعال "باین واقعه وارد میدان شدند و بجای خاموش ساختن آتش کینه و نفرت و تأمین شرایط مناسب برای تداوم فعالیت آنها و تشویق شان به استمرار مبارزه ایدئولوژیک اصولی برای روشن شدن مسائل - مورد مشاجره، خودآتش بیار معرکه شدند و با مستمسک قرار دادن شکل مبارزه و یافتن شلیک کننده اول در صدد سرکوبی نیروهای اقلیت و در واقع استفاده از این رویداد در جهت اهداف سیاسی خویش برآمدند.

ما در اطلاعیه ای که در همین رابطه منتشر ساختیم، جنبه نمایشی و تبلیغاتی این نوع "تحقیق" را افشا ساخته و اهداف نهفته در آنرا بروشنی بیان داشتیم.

"گذشته از روش غیردمکراتیک که این نیروها (کمیسیون تحقیق) در بررسی علت درگیری در پیش گرفتند، آنها کوشیدند آگاهانه و بشکل غیر اصولی به ایمن مخاصمات دامن زده و بدین طریق از یکسو ذهن توده ها را نسبت به بررسی اصولی موضوع منحرف ساخته و از سوی دیگر مجوز "قانونی" برای دخالت خود دست و پا کنند."

و در ادامه همان اطلاعیه افزودیم:

"دخالت آشکار در مسائل درونی سازمانهای سیاسی، تقویت نه تنها جناح

مورد حمایت بلکه سرکوبی سیاسی جناح دیگر و تلاش برای سو استفاده از این مخاصات در جهت منافع تنگ نظرانه گروهی ، این روشها دیگر اسمش مبارزه سیاسی نیست ، چاره جوئی و رفع موانع و مشکلات جنبش نیست ، خیلی ساده و روشن توطئه چینی است ، قلع و قمع قهری گروههای سیاسی و قلد ریسائی سیاسی است . ما معتقدیم روشی که این نیروهای سیاسی در قبال ایمن درگیری اتخاذ کردند ، نتیجه اش بسط اختلافات در شکل نوینی است .<sup>۲</sup>

اکنون پس از گذشت چند سال از این واقعه ، بخشی از نیروهای اقلیت درگیر در چهارم بهمن که ظاهرا به برخوردهای خود در واقعه چهارم بهمن انتقاد دارند و واقعه چهارم بهمن را اجتناب پذیر ارزیابی می کنند ، در بازنگری خود به واقعه چهارم بهمن و روشهای اتخاذ شده از جانب طرفین ، مطالبی عنوان می نمایند که به نظر ما بسیار جالب و شنیدنی است . " کمیته اجرائی " و " شورای عالی " در اطلاعیه کمیسیون وحدت خود می نویسند :

" کمیسیون بر این اعتقاد است که اگر طی دورانی که بحران ادامه داشت ، حداقل شیوه های اصولی در برخورد به مسائل مورد مشاجره از سوی طرفین رعایت میگردد بد قطعاً درگیری مسلحانه در چهارم بهمن اجتناب پذیر بود . اما نه تنها ایمن حداقل شیوه های اصولی رعایت نگردد و سرانجام به درگیری مسلحانه انجامید ، بلکه پس از چهارم بهمن نیز طرفین تا مدت ها در ادامه همان سبک کار و روشها و شیوه های غلط و غیر پرولتری به برخوردهای غیر اصولی و تبلیغات مسموم کننده علیه یکدیگر ادامه دادند ."

بدون در نظر گرفتن علت بی توجهی طرفین به رعایت شیوه های اصولی در برخورد با مسائل مورد اختلاف " و نیز علت تداوم بخشیدن به " همان سبک کار و روشها و شیوه های غلط و غیر پرولتری . . . . . و تبلیغات مسموم کننده علیه یکدیگر " پس از واقعه چهارم بهمن ، این اعترافات بویژه تا آنجائی که به " شورای عالی " بعنوان ستایشگر عمل " کمیسیون تحقیق " مربوط است ، آشکارا گواه روشنی است بر نادرستی برخوردهای " کمیسیون تحقیق " بواقعه چهارم بهمن و تأییدی بر صحت ارزیابی ما از کار این کمیسیون و شیوه برخورد ما نسبت باین واقعه است .

اما گذشته از همه اینها ، که بنظر ما دیگر به گذشته های دور تعلق داشته و بحث بیشتر در باره آن فاقد آن ارزش عملی است که سابقاً داشت ، مسئله مهمتری که اینک طرح است و ضروری است بدان توجه گردد ، برخورد امروزی این دو نیرو بواقعه چهارم بهمن و ارزیابی آنها از مسائل گروهی و زمینه های بروز آن در پرتو وحدت امروزی شان است . بی شک حرکت از موضع وحدت اصولی برای دست یابی به شناخت درست از عوامل و زمینه های بحران را و پدید آمدن راهها و طرقهای غلبه بر



آنها برای رفع جدائی تشدیداتی و تمرکز کلیه نیروها و امکانات در جهت اهداف مشترک، نه تنها نظرگاه نوینی را می طلبد، بلکه به صداقت و شهادت انقلابی نیازمند است. اما متأسفانه بایستادگان نمود که هم "شورای عالی" و هم "کمیته اجرائی" فاقد آن دیدگاه راستین و آن صداقت و شهادت انقلابی لازم در این راه اند. اینان که ظاهراً سوگند یاد می کنند از "سبک کار و روشها و شیوه های غلط و غیر پرولتری" گمسته اند و قصد دارند از "تبلیغات مسموم کننده" خود دست بردارند، اما اینبار هم مشاهده می کنیم که با تمام قوا سعی در تحریف مسئله گری چهارم بهمین و تناقض حرکت اقلیت و حرکت سازمان چریکهای فدائی خلق دارند و انکار واقعیت خود را توجیه گسرها و وحدت کنونی خویش می کنند و همچنان همان "سبک کار و روشها و شیوه های غلط و غیر پرولتری" و "تبلیغات مسموم کننده" را ادامه میدهند.

اگر اینان سابقاً برای محق جلوه دادن جدائی تشدیداتی شان و حقانیت بخشیدن به حرکت سیاسی خود، شل بروز اختلافات را عمده کرده و بر سر آن هیاهو برافروخته اند تا در پس آن محتوای واقعی اختلافات، تضاد ذاتی و خصالت اساسی حرکت سیاسی خود را پوشیده سازند، این بار کوشش میکنند با کمربند جلوه دادن شکل مبارزه و نقش اساسی خود در آفرینش آن، مسائل مورد اختلاف را بگونه ای طرح سازند تا ضمن پوشیده ماندن همان تضاد ذاتی حرکت و اهداف سیاسی کنونی شان، راه برای وحدت مورد نظرشان هموار گردد. اما قهرمانان "مبارزه غیراصولی" و مدافعین "تبلیغات مسموم کننده" که خود در ساخته و پرداخته کردن حرکت اقلیت و رساندن آن به نقطه چهارم بهمین نقش بسزائی داشته اند، از یاد برده اند که زندگی و روند مبارزه دائماً در حال تغییر، برخلاف میل آنها، دیگر جایی برای طرفدایان تئوریک آنها باقی نگذاشته است.

هدف مقاله حاضر نقد و افشای نظرات "کمسیون وحدت" راجع به واقعه چهارم بهمین، حرکت اقلیت و حرکت سازمان چریکهای فدائی خلق در عین ارائه نظر اثباتی در این باره و روشن ساختن معضل واقعی وحدت کنونی آنها است. از آنجائی که "کمسیون وحدت" "شورای عالی" و "کمیته اجرائی" معضل وحدت کنونی را بطور مشخص، در شناخت درست واقعه چهارم بهمین و روشن ساختن مسائل اساسی و زمینه های تکوین آن میدانند و معتقد است که وحدت مجدد دو سازمان در گسرها بر خورد درست آنها باین واقعه، درس گیری از اشتباهات و غلبه بر عوامل بحران زای حرکت اقلیت برای جلوگیری از جدائی های بعدی است، ما نیز نخست ضمن بررسی انتقادی نظرات "کمسیون وحدت" راجع به واقعه چهارم بهمین، به ارزیابی از این واقعه خواهیم پرداخت و در ادامه مقاله به این موضوع باز خواهیم گشت که معضل وحدت کنونی این دو جریان در کجا است.

## کمیسیون وحدت و واقعه چهارم بهمن

بدون شك رویداد چهارم بهمن در درون اقلیت نمیتواند رویدادی ابتداء به ساکن ، ناگهانسی یا تحمیل شده از خارج بر حرکت اقلیت باشد . در عین حال این واقعه راهم نمیتوان با بد خواهی و یا کینه توزی این یا آن فرد توضیح داد . واقعه چهارم بهمن همانگونه که خود را بر همگان آشکار گردانید ، در حقیقت بیان عینی و تجلی عملی تصاد حادی بود که در حرکت خود اقلیت وجود داشت ، در آن ریشه دو انیده بود و در مرحله معینی از رشد خود از درون صفوف نیروهای اقلیت بصورت يك درگیری مسلحانه حاد سر برآورد . چهارم بهمن آشکارا تقابل حادی را بنمایش گذاشت که کوشی نیروهای متخاصم برای تعیین تکلیف نهائی به مصادف هم شتافته بودند تا برای همیشه خود را از شر یدد یگر رهائی بخشند .

تصور برخی برای این است که درگیری مسلحانه در چهارم بهمن کاملاً تصادفی بوده است ، در این تصور یک چیز از نظر دور میماند و آن اینکه همواره در پشت سر تصادف ، ضرورتی وجود دارد به عبارت دیگر ضرورت برای اثبات موجودیت مادی و بنمایش درآوردن چهره واقعی خود ، به ناچار بصورت تصادف ظاهر میشود . باید پذیرفت تصادفی که در چهارم بهمن عمل کرد و کلیه نیروهای اقلیت را به مبارزه مرک و زندگی و تعیین تکلیف نهائی فرا خواند ، خود زمینه اینکه تحت شرایطی بصورت جدال مسلحانه درآید ، در خود داشت . بنابراین در بررسی رویداد چهارم بهمن برای کشف و شناسائی مسئله کوهی و زمینه های عینی این واقعه باید بر تضادی انگشت گذاشت که خود استعداد اینکه بشکل درگیری مسلحانه تظاهر یابد را با خود حمل میکرد .

قبل از ورود به بررسی تحلیلی واقعه چهارم بهمن و روشن ساختن عوامل و زمینه های تکوین آن ، ابتدا نگاهی به نظرات " کمیته اجرائی " و " شورای عالی " که گویا فضای ناسالم ، شرایط متشنج سابق و " تبلیغات مسموم کننده " را پشت سر نهاده اند ، می افکنیم تا ببینیم اینان چگونه در پرتو وحدت خود این رویداد و مسائل اساسی آنرا بررسی میکنند . طبیعی است که ثقل بررسی انتقادی مادر اینجا اساساً بر سندی استوار است که از سوی " کمیسیون وحدت " این دو سازمان انتشار یافته و علنی یافته و بیان کننده نظرات رسمی هر دوی آنها است . رجوع به نظرات رسمی هر کدام بطور جداگانه تنها در صورتی است که ایده های طرح شده در سند رسمی انتشار یافته از سوی " کمیسیون وحدت " نیازمند توضیحات بیشتر میباشد .

در باره عوامل و زمینه های بحرانی که مستقیماً " منجر به فاجعه چهارم بهمن " گردید ، " کمیسیون وحدت " دو سازمان بر این اعتقاد است که بعد از سال ۶۲ که " سازمان " بر تشتت ایدئولوژیک --

سیاسی فائق آمد و به خطوط صریحا مشخص ایدئولوژیک و سیاسی دست یافت، اگرچه این وحدت هنوز به معنی وحدت کامل نبود، در "سازمان" تضاد جدیدی بوجود آمد که حکایت از تضاد عمیق میان رشد و پیشرفت ایدئولوژی و سیاسی از یکسو و اشکال سازمانی و شیوه های فعالیت کهنه و عقب مانده از سوی دیگر میکرد. این تضاد یعنی تضاد میان محتوای سیاسی - ایدئولوژیک پیشرفته و اشکال سازمانی عقب مانده، با جدائی روزافزون "سازمان" از طبقه کارگر و محدود شدن آن و در شرایط فقدان ضوابط و معیارهای اصولی بریستر عملکرد خصلت های خرده بورژوازی هرچه بیشتر تشدید شد و ضمن پادادن به محفلیم، لیبرالیسم، بوروکراتیسم، آنارشسیم در مسائل تشکیلاتی، زمینه بحران و سپس درگیری مسلحانه در چهارم بهمن را فراهم نمود. در بحبوحه رشد و تشدید این بحران، از یکسو کمیته مرکزی که مسئولیت هدایت و رهبری تشکیلات را عهده دار بود با انحراف از موازین لنینی تشکیلات، بجای برخورد اصولی و درست به این بحران، به شیوه های بوروکراتیک در حل و فصل اختلافات و مسائل مورد مشاجره توسل جست و از سوی دیگر بخشی از نیروهای تشکیلات (شورای عالی) با ایجاد مناسبات محفلی و فراتشکیلاتی و با دامن زدن به لیبرالیسم و آنارشسیم، بحران را تشدید کردند. در نتیجه تشدید این کشمکشها بود که درگیری مسلحانه چهارم بهمن اتفاق افتاد. در عین حال "کمیسیون وحدت" بر این اعتقاد است که "اگر طی دورانی که بحران ادامه داشت حداقل شیوه های اصولی در برخورد به مسائل مورد اختلاف از سوی طرفین رعایت میکردید، قطعا درگیری مسلحانه در چهارم بهمن اجتناب پذیر بود." با این توضیحات درباره علل و زمینه های واقعه چهارم بهمن، طبیعی است که "کمیسیون وحدت" دو سازمان حل مسئله وحدت و تحکیم صفوف "رزمندگان" سازمان را با سمت گیری بسوی طبقه کارگر پالایش خود از خصلت های خرده بورژوازی و برپائی مناسبات پیشرفته تشکیلاتی متناسب با رشد و پیشرفت ایدئولوژیک - سیاسی سازمان مشخص سازد.

حال اگر در اینجا ما نظر "کمیسیون وحدت" دو سازمان راجع به سرمنشا "تضاد عمیق میان مضمون پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک و شکل عقب مانده سازمانی را عجالا کنار بگذاریم (به این موضوع در ادامه این مقاله خواهیم پرداخت)، مسئله اساسی که در برابر "کمیسیون وحدت" قرار میگیرد اثبات موجودیت عینی این تضاد است که بزعم این کمیسیون بمنابسه عامل و زمینه ساز اصلی بحران چهارم بهمن عمل کرد. به بیان دیگر "کمیسیون وحدت" دو سازمان بر اساس کدام شواهد و نمودار های عینی ثابت میکنند و نشان میدهد که بحران و به تبع آن درگیری مسلحانه در چهارم بهمن ریشه در این تضاد داشته است. اگر "کمیسیون وحدت" واقعا بر این اعتقاد است که درگیری مسلحانه در چهارم بهمن اساسا با تضاد عمیق میان مضمون پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک و اشکال عقب مانده سازمانی قابل توضیح و تبیین است، پس قبل از هر چیز برای اثبات درستی نظر خود و رفع هر گونه

برداشت نادرست، لازم است این را صریحا در خود واقعیت عینی حرکت "سازمان" و در صف آرایی نیروهای اقلیت در چهارم بهمن نشان دهد و روشن سازد که در این جدال مسلحانه کدام نیرو و حامل مناسبات پیشرفته متناسب با برنامه بود و کدام نیرو از اشکال عقب ماند "سازمانی دفاع میگرد". روشن است هنگامیکه از تضاد عمیق میان محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک و اشکال سازمانی کهنه در درون یک سازمان سیاسی صحبت میکنیم و معتقد میشویم که جدال و صف بندی نیروهای درونی این سازمان بر اثر عملکرد این تضاد بوده است، خواه ناخواه باید بپذیریم که بازتاب عینسی و حرکت عملی این تضاد، ناگزیر بصورت مبارزه میان دو نیروی کسه بر سر مسائل سازمانی با یکدیگر اختلاف دارند، ظاهر میشود. دو نیروی که در عین داشتن وحدت در برنامه، دو راه حل عملی برای مسائل سازمانی ارائه می کنند. محتمل ترین شکل بروز مسئله همواره این بوده است که یک نیرو به دفاع از اشکال سازمانی متناسب با محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک برمی خیزد و نیروی دیگر یا همچنان از همان اشکال سازمانی کهنه حراست می کند و یا آنکه از اشکال سازمانی دیگری که با محتوای پیشرفته متناسبی ندارد، دفاع می نماید. ولی در هر حال و در هر صورت این نکته روشن است که در صورت وجود تضاد میان محتوای سیاسی - ایدئولوژیک پیشرفته و اشکال سازمانی عقب مانده، محتوای پیشرفته مطلقا نمیتواند فاقد نمایندگان خود در کشمکش بر سر اشکال سازمانی باشد. چرا که در این صورت این تعارض بر سر مسائل سازمانی، تعارض میان محتوای پیشرفته و اشکال کهنه و قدیمی نیست.

حال بیائیم به "نظر کمیسیون وحدت راجع به بحران منجر به فاجعه چهارم بهمن" توجه کنیم و ببینیم کمیسیون مزبور که تلاش دارد مسئله گرهی و زمینه بروز بحران و درگیری مسلحانه چهارم بهمن را با تضاد عمیق میان محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک و شکل سازمانی کهنه و عقب مانده توضیح دهد، خود چگونه بازتاب این تعارض را در وجه تشکیلاتی آن مشخص میسازد.

در این باره نظر "کمیسیون وحدت" بر این است که در بجهت بحران ناشی از تضاد میان رشد محتوای پیشرفته و عقب ماندگی روزافزون شکل سازمانی، در یکسو کمیته مرکزی قرار داشت که با انحراف از موازین لنینی تشکیلات در برخورد به بحران از روشهای بوروکراتیک استفاده می نمود و در سوی دیگر "شورای عالی" قرار داشت که با انحراف به محفلیسم و ایجاد مناسبات فراتشکیلاتی عملا بحران را تشدید می نمود. با این توضیحات، "کمیسیون وحدت" تلویحا می پذیرد که جدال مسلحانه در چهارم بهمن صف آرایی نیروها بر محور دفاع از بوروکراتیسم تام الاختیار کمیته مرکزی از یکسو و محفلیسم و آنارشیزم "شورای عالی" از سوی دیگر بود. و بدین ترتیب عملا اعلام میدارد که تضاد عمیق میان شکل عقب مانده و محتوای پیشرفته در واقعیت عینی بصورت بوروکراتیسم و محفلیسم تجلی پیدا کرد.

طبیعی است اگر این نظر "کمسیون وحدت" را بپذیریم مسلماً باین پرسش می رسیم که پس در این میان چه نیروی خواستار روابط حزبی و مناسبات منطبق بر مضمون پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک بود؟ بعبارت دیگر محتوای پیشرفته در کشمکش های درون تشکیلاتی توسط کدام نیرو نمایندگی میشد و در جدال چهارم بهمین در کجا قرار داشت. در این مورد هر اندازه نظرات "کمسیون وحدت" د و سازمان "راجع به بحران منجر به فاجعه چهارم بهمین" را مطالعه کنیم از وجود چنین نیرویی آگاه نمی شویم. تمام بحث "کمسیون وحدت" درباره تجلی عینی تضاد عمیق میان شکل و محتوا، تقابل بوروکراتیسم و محفلیسم است.

واضح است که بوروکراتیسم و محفلیسم (همانطوریکه خود "کمسیون وحدت" نیز معترف است) بیانگر مناسبات عقب مانده و ماقبل حزبی است. نه بوروکراتیسم و نه محفلیسم، هیچکدام آلترناتیو شکل پیشرفته سازمانی منطبق بر برنامه حزبی نمی باشند. هر دو آنها نمایانگر جنبه های مختلف شکل های سازمانی کهنه و عقب مانده هستند. پس طرح این مسئله از جانب "کمسیون وحدت" که علت و زمینه بحران منجر به واقعه چهارم بهمین در تضاد عمیق میان شکل عقب مانده و محتوای پیشرفته بوده است، بی آنکه صریحاً بیان عینی این تضاد را در خود واقعیت و صف بندیهای درون اقلیت نشان دهد، جز ظفره روی از بررسی واقعی علل این واقعه چیز دیگری نمی باشد. و اگر واقعاً "کمسیون وحدت" د و سازمان قصد داشت مسئله گرهی درگیری مسلحانه چهارم بهمین را روشن سازد، بنظر ما بهتر بود قبل از هر چیز بر این مسئله تعمق میکرد که محتوای تعارض میان بوروکراتیسم و محفلیسم در چه بود. بعبارت دیگر در حرکت اقلیت چه تضادی عمل میکرد که تجلی عینی آن بصورت تقابل حاد و خونین میان کمیت مرکزی صاحب اختیار تام و تمام و محفل "شورای عالی" درآمد. در هر حال همانطوریکه گفتیم یک چیز روشن است و آن اینکه تضاد عمیق میان شکل عقب مانده و محتوای پیشرفته ایدئولوژیک نمیتواند بصورت محفلیسم و بوروکراتیسم جلوه گر شود.

واقعیت این است که قهرمانان "مبارزه غیر اصولی" و مدافعین "تبلیغات مسموم کننده" که برای توجیه وحدت امروزی شان ناکزیر به بازنگری به واقعه چهارم بهمین گشته اند، تلاش دارند در تقسیم انتقادات آنگونه بیکدیگر امتیاز دهند که در بازی وحدت در موضع برابری قرار بگیرند. محفلیسم در مقابل بوروکراتیسم! باید از اینان پرسید اگر "مناسبات، صوابط و معیارهای اصولی و حزبی" در "سازمان" وجود نداشت، پس، چه انتقادی به بخشی از نیروهای تشکیلات (شورای عالی) که به مناسبات محفلی و فراتشکیلاتی در غلطید وارد است؟ و یا اگر "اشکال سازمانی و شیوه فعالیت کهنه و عقب مانده" بود، انتقاد از بخش دیگر تشکیلات (کمیت مرکزی) مبنی بر انحراف از موازین لنینی تشکیلات، شیوه های برخورد غیر اصولی، توسل به شیوه های بوروکراتیک برای حل اختلافات، مسخره و احمقانه نیست؟ قهرمانان "مبارزه غیر اصولی" و مدافعین

" تبلیغات مسموم کننده " گوئی نمیدانند که پذیرش مناسبات عقب مانده و ماقبل حزبی ( گرچه کمیسیون وحدت " مختصات این مناسبات کهنه را بیان نداشته است ) به معنی اعتراف به وجود بوروکراتیسم ، محفلیسم ، آنارشیشم و لیبرالیسم است و توسل به همه اینها در يك مناسبات عقب مانده امری طبیعی و عادی میباشد . مهم این است که نشان داده شود کدام نیرو خواستار رفت و روب کردن این انحرافات بوده است . واقعیت این است که ( همانطوریکه خود " کمیسیون وحدت " تلویحا می پذیرد ) نه " شورایعالی " و نه " کمیته اجرائی " هیچکدام نه تنها بر علیه این مناسبات عقب مانده نبودند ، بلکه طبق اعتراف خودشان هر یک بنوعی در بازتولید آن نقش اساسی داشتند .

برای آنکه روشن تر نشان دهیم تضاد میان شکل و محتوای که از سوی " کمیسیون وحدت " به عنوان علت و زمینه واقع چهارم بهمن معرفی گردیده است ، توضیح دهنده مضمون واقعی رویداد چهارم بهمن نمی باشد ، به اظهارات رسمی هرکدام از این دو سازمان در باره واقع چهارم بهمن که در قطعنامه کنفره " شورایعالی " و گزارش سیاسی - تشکیلاتی " کمیته اجرائی " منعکس شده است مراجعه می کنیم .

" شورایعالی " در " قطعنامه پیرامون ریشه ها و علل فاجعه چهارم بهمن " که به تصویب کنفره اخیر این سازمان رسیده است ، صراحتا اعلام میدارد .

" بنابراین فاجعه چهارم بهمن برآیند تقابل این بوروکراتیسم و لیبرالیسم و محفل بازی منتج از آن در آنارشیستی ترین اشکالش در هر دو وجه این تضاد بود "

پس از نظر " شورایعالی " تضادی که در چهارم بهمن خود را بطور مشخص و در واقعیت عینی نشان داد ، تقابل میان بوروکراتیسم کمیته مرکزی و لیبرالیسم و محفل بازی " شورایعالی " بود . تا آنجائی که به خود " شورایعالی " مربوط میشود ، " قطعنامه " می افزاید :

" اگر چه رهبری تشکیلات نقش و مسئولیت اصلی را در تشدید این زمینه ها ایفا نمود ، اما ما نیز با در غلطیدن به محفلیسم و آنارشیشم در روند شکل گیری این فاجعه سهیم بوده ایم ، و بدلیل دارا بودن این انحرافات و عدم برخورد انقلابی و مارکسیست - لنینیستی به علل آن ، پس از فاجعه چهارم بهمن نیز قادر به تحلیل و طرد قطعی آن در عرصه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود نشستیم . "

بدین ترتیب " قطعنامه " مصوب کنفره " شورایعالی " ، ضمن قبول تداوم انحرافات محفلی در حرکت خویش ، خواستار " مبارزه فاطعانه و بدون تزلزل با تمامی عوامل زمینه ساز فاجعه چهارم بهمن " میگردد تا روند محفلیسم و آنارشیشم خاتمه یابد .

با توجه به اظهارات رسمی "شورایعالی"، این سازمان بهیچ وجه بر این عقیده نیست که در تقابل نیروهای اقلیت در چهارم بهمن، از مناسبات نوین حزبی و منطبق بر مضمون پیشرفته دفاع میکرد و حرکت خود را بر اساس پیوجود آوردن چنین مناسباتی تنظیم میکرد. در عین حال "شورایعالی" این نظر را هم رد می کند که بخش دیگر تشکیلات (کمیته مرکزی) نیز در تلاش برای بدست آوردن مناسبات حزبی بود.

با وجود چنین اظهارات صریحی که از جانب "شورایعالی" بعمل می آید، معلوم نیست چرا این جریان در "کمیسیون وحدت" بر تضاد عمیق میان محتوای پیشرفته و شکل عقب مانده صحنه می گذارد، بنظر ما از دو حال خارج نیست. یا "شورایعالی" بیان عینی تضاد شکل و محتوا را درک نمی کند که البته بعید بنظر میرسد، و یا اینکه با دست یازیدن باین تضاد موهوم، عامدانه سعی در تحریف حقایق می نماید.

اما اظهارات رسمی "کمیته اجرائی" که در گزارش سیاسی - تشکیلاتی آن به کنفرانس "سازمان" منعکس شده است، بسیار شنیدنی است. اگر "شورایعالی" به برخی از جنبه های صوری و ظاهری قضیه معترف است، در عوض "کمیته اجرائی" که گویا هنوز در ایده آلها و رویاهای "شیرین" گذشته خود سیر میکند، حتی نخواسته است با خود حوادث برخورد واقع بینانه و درستی نماید. "کمیته اجرائی" در گزارش سیاسی - تشکیلاتی اش به "سازمان" می نویسد:

"بمرور سازمان با دستیابی به يك برنامه حزبی و تاکتیهای حزبی به خطوط صریحا مشخص ایدئولوژیک - سیاسی دست یافت. این خود هر چند پیشرفت بزرگی برای سازمان محسوب میگردد اما این پیشرفت در مضمون ایدئولوژیک - سیاسی منجر به يك تضاد جدید در تشکیلات ما یعنی تضاد میان مضمون پیشرفته و حزبی و شکل سازمانی عقب مانده و ماقبل حزبی گردید"

گزارش سیاسی - تشکیلاتی سپس در ادامه می افزاید:

"این تضاد نیز خود را بشکل بحرانهای تشکیلاتی بروز داد. در سال ۱۴ هنگامیکه يك بحث همه جانبه پیرامون مسئله سیستم تشکیلاتی و ساخت سازمانی حول اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی آغاز شده بود، اختلافاتی حاد پیرامون مسائل تشکیلاتی بروز نمود. گرایشی که مدافع مناسبات محفلی و شکل سازمانی ماقبل حزبی بود با دفاع از بارزترین مشخصات اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی، محتاریت، دموکراسی صوری، عقب ماندگی در مسائل تشکیلاتی، ماهیت اپورتونیستی خود را برملا کرد. مدافعین این گرایش نه تنها در نوشته های خود، این اپورتونیسیم در مسائل تشکیلاتی را به نمایش گذاشتند،

بلکه در عمل نیز با دامن زدن به مناسبات محفلی، ایجاد دسته بند یه‌ها، تشکیل يك فراکسیون، رواج هرج و مرج و بی نظمی، دفاع خود را از شکل عقب مانده سازمانی نشان دادند و سرانجام با توطئه ای برای تسخیر مرکز فرستنده رادیویی و....."

بدین ترتیب گزارش مزبور پس از روشن نمودن مضمون حرکت "شورایعالی" و تأکید بر اینکه ایسن نیرو در واقعه چهارم بهمن مدافع اشکال سازمانی عقب مانده و مناسبات کهنه محفلی بوده است، مطلب را بدین نحو ادامه می‌دهد:

"اگر در این بحران، در یکسو باند بازی، توطئه گری و اپورتونیزم فراکسیون مدنی - شیبانی عمل میکرد، در سوی دیگر آن فقدان مکانیسم ها و ضوابطی است که بتواند مناسبات سالم را در درون تشکیلات تأمین کند و تضادها را بشکل اصولی آن حل نماید."

آری! "کمیته اجرائی" همینکه قصد روشن ساختن وجه دیگر تضاد شکل عقب مانده و محتوای پیشرفته را نموده است، بجای مشخص ساختن نیروی مدافع شکل پیشرفته متناسب با محتوای نوین، یگراست به سراغ "مکانیسم ها و ضوابطی....." که بتواند مناسبات سالم را در درون تشکیلات تأمین کند و....." می‌رود و از فقدان آن می‌نالند. در حالیکه اگر بحث "کمیته اجرائی" در باره تضاد عمیق میان محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک و شکل سازمانی عقب مانده است و از نظر او "شورایعالی" نماینده جدی و پیگیر شکل عقب مانده سازمانی و به مثابه عامل ترمز کننده در برابر رشد و شکوفایی محتوای پیشرفته بود، پس روشن است که باید نمایندگان پیگیر و جدی محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک را در وجه تشکیلاتی و مبارزه آنان را با مناسبات کهنه و پوسیده حاکم و بر علیه نماینده آشکار آن یعنی "شورایعالی" معرفی نماید. اما واقعیت این است که در گزارش سیاسی - تشکیلاتی "کمیته اجرائی" به "سازمان" از وجود نیروئی که در عین مبارزه ای حاد با مناسبات مسلط کهنه، حامل مناسبات و ارزشهای نوین سازمانی متناسب با محتوای پیشرفته باشد خبری نیست.

سویژکتیویسم سمج "کمیته اجرائی" که روحش بر سراسر گزارش سیاسی - تشکیلاتی سایه افکننده و لحظه ای وی را رها نمی‌سازد، در توضیح وجه دیگر تضاد یا بخشی از عوامل تکوین واقعه چهارم بهمن از فقدان مکانیسم ها و ضوابطی که بتواند مناسبات سالم را در درون تشکیلات تأمین نماید، سخن به میان می‌آورد، گویا هنوز نمیداند که فقدان یعنی نبودن، و وقتی هم چیزی وجود ندارد قطعاً نمیتوان از آن بعنوان علت مادی یاد نمود. "کمیته اجرائی" اگر چه عامدانه علل و زمینه های اصلی بحران منجر به واقعه چهارم بهمن در درون اقلیت را به عوامل نامرئی و غیبی نسبت می‌دهد،



با اینوصف در گزارش سیاسی - تشکیلاتی به "سازمان" تلویحا می پذیرد که سانترا لیزم يك جانبه و بوروکراتیسم وجه دیگر تضاد میان محتوا و شکل بوده است . با اینهمه بلافاصله می افزاید که همه اینها به کلیت سیستم و معایب و ناهنجاریهای مناسبات تشکیلاتی مربوط بودند . در گزارش سیاسی - تشکیلاتی آمده است :

" در یکسو باند بازی و محفل بازی عمل می کند و در سوی دیگر آن سانترا لیزم يك جانبه و توسل به شیوه های بوروکراتیک برای حل اختلافات و مسائل تشکیلاتی از سوی کمیته مرکزی . ریشه تمام این مسائل نیز در کلیت سیستم تشکیلاتی قرار دارد ."

آیا اینگونه شیوه استدلال "کمیته اجرائی" را باید صرفا بحساب سوبژکتیویسم و بی اطلاعاتی کامل از ماتریالیسم مارکسیستی گذاشت ، یا آنکه برعکس همه اینها عوام فریبی های عامدانه ای است برای سرپوش نهادن بر حرکت آشکارا فرمستی اش ! "کمیته اجرائی" میگوید در مقابل باند بازی و محفل بازی "شورایحالی" ، سانترا لیزم يك جانبه و شیوه های بوروکراتیک برای حل اختلافات و مسائل تشکیلاتی از سوی کمیته مرکزی قرار داشت . اما روشن نمیسازد که مضمون این عمل کمیته مرکزی چه بود و سانترا لیزم يك جانبه و بوروکراتیسم کمیته مرکزی در دفاع از چه مناسباتی بر علیه محفلیسم و مناسبات فراتشکیلاتی "شورایحالی" عمل میکرد . بعبارت دیگر اگر "شورایحالی" مناسبات محفلیسی و ماقبل حزبی را تقدیر میکرد و تظاهر آنهم بصورت محفلیسم و فراکسیونیسیم در آنا رشی ترین شکل خود بود ، کمیته مرکزی که وظیفه رهبری و هدایت "سازمان" را برعهده داشت ، خود بدفاع از چه مناسبات و ضوابطی در مقابل "شورایحالی" برخاست که بصورت سانترا لیزم يك جانبه و بوروکراتیسم جلوه گر شد . آیا کمیته مرکزی در صدد ابقاء و حفظ و حراست از همان مناسبات و اشکال کهنه سازمانی بشکل دیگرش نبود ؟ "کمیته اجرائی" از ورود به این بحث وحشت دارد ، چراکه بخوبی میداند اثر بر اساس همان استدلال اش یعنی تضاد میان محتوای پیشرفته و اشکال سازمانی عقب مانده پیش رود ، منطقا باین نتیجه میرسد که کمیته مرکزی نه فقط در پی حفظ و ابقاء کلیت همان سیستم و چهارچوبهای تشکیلاتی که وی آنرا کهنه و عقب مانده میدانند ، بود ، بلکه درست " در سال ۶۴

هنگامیکه يك بحث همه جانبه پیرامون مسئله سیستم تشکیلاتی و ساخت سازمانی حول اساسنامه پیشنهادی کمیته مرکزی آغاز شده بود " قصد داشت این مناسبات کهنه را جنبه قانونی و اساسنامه ای بخشد . "کمیته اجرائی" هر قدر سعی کند در توضیح گفته های خود از لنین تقلید نماید ، جز اینکه سخنان لنین را به داریاتوری بوج و مبتذل تبدیل نماید ، کار دیگری انجام نمیدهد .

بدین ترتیب ، همچنانکه نشان دادیم ، برخلاف تصور و خواست "کمیسون وحدت" دو سازمان مسئله گری و زمینه بحران منجر به واقعه چهارم بهمن نمیتواند در تضاد عمیق میان رشد و پیشرفت

محتوای سیاسی - ایدئولوژیک و اشکال و شیوه فعالیت کهنه و عقب مانده سازمانی نهفته باشد . زیرا این بحران مطابق با تمام شواهد و دلایل بیان شده ، اظهارات رسمی هر کدام از دو سازمان و با توجه به نمودارهای مشخصی که از این بحران ارائه شده ، بشکل سانترالیزم يك جانبه و بوروکراتیسم کمیته مرکزی از یکسو و محفل بازی و برقراری مناسبات فراتشکیلاتی " شورایعالی " از سوی دیگرسر روز کرد و این نمودار هم پهیچ وجه نمودار عینی تعارض میان محتوای پیشرفته و شکل عقب مانده نیست . گذشته از این ، حداقل امروزه نه " شورایعالی " و نه " کمیته اجرائی " هیچکدام این ادعا را ندارند و معتقد هم نیستند که هدف و مضمون عمل آنان بطور مشخص در درگیری چهارم بهمین متحول کردن مناسبات عملا موجود در جهت انطباق یابی با مضمون پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک بوده است بلکه باین معترفند که هر کدام بنوعی و از زاویه ای در جهت ابقا و بازتولید مناسبات عملا موجود که آنان آنرا کهنه و عقب مانده میدانند ، کار میکنند . با تداوم بخشیدن و بقا و محفلیسم و گسترش مناسبات فراتشکیلاتی ، سانترالیزم يك جانبه پامیگرفت و کاریست سانترالیزم بوروکراتیک در حل و فصل اختلافات و مسائل مورد مشاجره حقانیت می یافت . در مقابل ، با روی آوری هرچه بیشتر به سانترالیزم يك جانبه و برقراری استبداد و خفقان برای حفظ نظم سازمانی ، ناگزیر محفلیسم و مناسبات فراتشکیلاتی در آثارشستی ترین شکل خود باز تولید میگردد . با اینوصف بر اساس آنچه که آمده است باید پذیرفت که بهر حال مسئله مناسبات سازمانی به نقطه تقابل کمیته مرکزی و " شورایعالی " مبدل گردید .

حال که روشن کردیم محتوای جدال مسلحانه در چهارم بهمین بر سر طرد سنت و بقایای زندگی محفلی و مناسبات فراتشکیلاتی ، کنار نهادن سانترالیزم يك جانبه و بوروکراتیسم کمیته مرکزی برای جایگزین ساختن مناسبات نوین تشکیلاتی متناسب با محتوای پیشرفته سیاسی - ایدئولوژیک نبود ، پس این جدال انعکاس چه تضادی در حرکت اقلیت بود که در عین اینکه دو نیروی متضاد را بهم مربوط می ساخت ، آنها را بصورت آنتی تز کاریکاتوری هم درآورد ، بطوریکه بخشی از نیروهای تشکیلات را به حمایت از سانترالیزم يك جانبه و بوروکراتیسم کمیته مرکزی کشانید و بخش دیگر را به سمیت فرامسئولیت و محفلیسم " شورایعالی " سوق داد ؟

حقیقت این است که جدال مسلحانه در چهارم بهمین قبل از هرچیز مستقیما برخاسته از تضاد عمیقی بود که از بطن پروسه خطی شدن و بسیج نیروهای اقلیت به قیمت سرکوب و خفه شدن گرایشات دیگر حاصل گردیده بود . چهارم بهمین بیانگر تعارض حادی بود میان حرکتی که بتدریج گرایشات مختلف را یا از میدان خارج ساخته و یا با توسل به سرکوب به سازش کشانیده بود و در پی تشییست قهری و فانونیت بخشیدن بیک گرایش فوری بمثابه برنامه و روشهای بسیج خود ، از طریق يك اساسنامه سازمانی برآمده بود ، با حرکت اعتراضی نیروی انباشته شده ایکه نمی خواست و یا بهتر است بگوئیم ،

بهر دلیل، دیگر نمی خواست باین شیوه بسیج و خطی شدن تن در دهد.

بعبارت دیگر چهارم بهمین تضاد می بود میان حرکتی که ماندن و تثبیت شدن آن تنها از طریق نفی هرگونه حقوق فردی، ایجاد یک اتوریته مافوق همه، تبدیل ساحتهن اعضای تشکیلات به آحاد منفرد و مجزا از هم، تامین میگذشت و طغیان و شورش بر علیه آن، سماجت و لجاجت نیروئی کسسه دیگر نمیخواست با آن همراه شده و بر بی حقوقی سیاسی خویش مهر تأیید بگوید. از همین رو است که واقعه چهارم بهمین فی نفسه یک انشعاب نبود، بلکه مبارزه مرکب و زندگئی بود. بهمین دلیل است که تعارض درون اقلیت نه بصورت یک انشعاب بلکه بصورت یک جدال مسلحانه روی داد. اما از آنجائی که نقطه وحدت اعتراض کلیه معترضین به حرکت اقلیت، جوهر و نفس خود این حرکت نبود و آنها صرفاً تجلیات و نتایج این حرکت را که عمدتاً در حرکت کمیته مرکزی تام الاختیار نمایان می گردیدند، مورد حمله قرار میدادند، خود نیز بصورت آنتی ترمسوخ شده این حرکت و در قالب محفل "شورای عالی" نمایان گردیدند.

در حقیقت نوع و شکل حرکت سیاسی اقلیت در بدست آوردن برنامه و بسیج نیرو، بگونه ای بود که از یکطرف اجباراً یک کمیته مرکزی صاحب اختیار کامل، مستقل و مافوق همه را بوجود می آورد و — دائماً بازتولید میکرد و از طرف دیگر در دامان خود یک نیروی معترض، عاصی، کینه جو را — چه پنهان و چه آشکار — پرورش میداد و باز تولید میکرد. چهارم بهمین درست نقطه تلاقی آشکار و علنی و حاد این دو جنبه متضاد حرکت اقلیت بود.

درست در لحظه ای که مرکزیت یک جانبه می رفت تا بعنوان قیم و کاهن اقلیت، پایان قطعی حرکت اقلیت یا بزبان دیگر تولد مجدد اقلیت را در سطحی بالاتر اعلام بدارد و طبعاً کار با آنتی ترمسوخ صوری و معترض خود یکسره نماید، به نیروی معترض یک مبارزه مرکب و زندگئی تحمیل گردید. بدین ترتیب بود که نیروی معترض در وجود محفل "شورای عالی" موجودیت عینی یافت و این شورا بصورت ظرف اعتراض عمومی درآمد و توسط معترضین به جلو صحنه رانده شد و از همین رو است که جدال چهارم بهمین مستقیماً بصورت تقابل میان مرکزیت یک جانبه و مافوق همه، و محفل "شورای عالی" ظاهر گردید.

اما طبیعی است، نیروی معترضی که نقطه وحدتش صرفاً اعتراض به عوارض و نتایج حرکت خود بود و از زوایای کوناکونی به مقابله با آن برحاسته بود، نمیتوانست از سطحی ترین و ابتدائی ترین خصوصت های شخصی تا عمیق ترین اختلافات سیاسی — ایدئولوژیک را در بر نداشته باشد. ایسین نیرو شورش و طغیان بر علیه نتایج حرکت خود را فقط برای مدت معینی میتوانست ادامه دهد. نیروی معترض دیر یا زود علیرغم کزایشات مختلف در درون خود ناگزیر بود در جریان حرکت مستقل خویش محتوا و جهت گیری سیاسی خود را آشکار نماید و بتدریج خود را از یک نیروی صرفاً معترض خسارچ

ساخته و به فعالیت خود شکل سیاسی معینی بدهد .

ادامه دارد

## توضیحات

۱ - در مقطع چهارم بهمن تشکلی بنام " کمیته اجرائی " وجود نداشت ، بلکه صف آرائی نیروهای اقلیت بر محور کمیته مرکزی این سازمان و " شورایعالی " قرار داشت . اما مدتی بعد از رویداد چهارم بهمن ، یکرشته تحولاتی در درون نیروهایی که بر محور کمیته مرکزی گرد آمده بودند رخ داد که " کمیته اجرائی " یکی از نتایج این دگرگونیها بوده است .

## یادواره ای از چریک فدائی خلق رفیق

### جوادرجبی (فرشاد)

سیلابی که از خون بی باک ترین و پاکباز ترین رزمندگان و کمونیستهای کشور ما جاری است ، بی جهت راه نمی سپارد . دیر نیست آن روزی که این سیل بنیان کن ، لاج ستم و استعمار خاکن کنونی را درنورد و با بانگی صولتمند آوای خوش انقلاب را به اقصا نقاط جهان برساند . این را دشمنان ما خود بخوبی میدانند و از همین رو است که با تمام قوا به مقابله با آن برخاسته اند . اما دشمن باید بداند ، خون تک تک این عزیزان که این چنین قهرمانانه بر خاک می افتند ، راهگشای طوفان عظیم خشم خلقی است ، قدرتمند که قدرت تاریخسازش را از هم اکنون در صلابت ، شجاعت و شهادت فرزندان راستین اش می تواند ببیند .

رفیق جواد در شهر قائم شهر و در یک خانواده کارگری بد دنیا آمد . در محیط زندگی با فقر و محرومیت آشنا شد و با زحمتکشان درآمیخت . در آن هنگام که هنوز نوجوانی بود در پی علم و دانش ، ناچار گردید بار تأمین معاش خانواده را بر دوش کشد و همراه با تحصیل به کار پردازد . در این دوره منتر طبقاتی رفیق جواد در سنکر کار و کارخانه شل گرفت و در پیوند عمیق اش بسا زندگی و سرنوشت هم رنجبرانتر تجلی یافت .

جوشش انقلابی جامعه طی سالهای ۵۷ - ۵۶ ، رفیق جواد را به گردباد حوادث سیاسی نشاند . او عاشقانه و باکوله باری از تجارب زندگی ، به این گردباد پیوست و با انرژی خارج الوصفی در آن شرکت نمود . رفیق جواد با شام غبغاتی اش از همان ابتدا حافظان نظم امپریالیستی را طعم عر ظاهر فریبده شان که در لباس انقلاب آراسته گردیده بود ، شناخت و با خط اپورتونیستی حاکم بر " سازمان چریکهای فدائی خلق " که به تقدیر از خادمان کنونی برخاسته بود ، مرزبندی نمود . در سال ۵۸ با اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق ایران ، باین جریان پیوست و در شهر قائم شهر به فعالیت در راستای سیاست سازمان مشغول گردید . رفیق جواد بدلیل قابلیت سرشارش در پیشبرد سیاست سازمان ، خیلی زود بصورت یکی از چهره های محبوب زحمتکشان شهر

قائم شهر درآمد و از نفوذ توده ای برخوردار گردید . در سال ۵۹ برای گذراندن دوره آموزش سیاسی - نظامی از سوی سازمان ، به کردستان اعزام گردید و با موفقیت کامل این آموزش را به پایان رسانید .

در جریان تحولات درونی سازمان در سال ۶۰ ، رفیق جواد با روحی حقیقت جو جریان مبارزه ایدئولوژیک درونی سازمان را دنبال میکرد و ضمن دفاع از وظایف نوین طرح شده در سازمان ، آمادگی خود را برای هرگونه فداکاری و از خودگذشتگی در انجام وظایف نوین ، اعلام داشت . با تجدید سازماندهی سازمان ، در بخش تدارکات جبهه شمال سازماندهی شد و چند ماه بعد همراه با رفقای اولین دسته ستون چریکی به جنگلهای شمال ایران اعزام گردید . در طی هشت ماه فعالیت در دسته چریکی جنگل ، در شرایطی که استوار ماندن در موضع انقلاب ، نیازمند ایجا عمیق ترین تحول در تک تک انقلابیون بود ، نیازمند مقاومتی دائمی در برابر گرسنگی ، خستگی ، سرما ، و مقابله با درنده خوئی رژیم بود که با سببیت حیوانی برای متلاشی ساختن و نابود کردن نیروی چریکی برخاسته بود ، رفیق جواد پرشور و خستگی ناپذیر راه می سپرد و به یاران خود روحیه میداد . همه مشکلات و سختیها را با آغوش باز پذیرا بود و در مقابل اراده استوارش ، هیچ چیز ناممکن نمی نمود .

جسارت و شهامت رفیق جواد در مقابله رودر رو با دشمن و از جمله در دو عملیات تسخیر مرکز پخش تلویزیون مازندران در سردار و تسخیر مقر سپاه و بسیج در شیرگاه مازندران ، که شگفتی همه کسانی را که همراه و هم دوش او در این عملیاتها می جنگیدند ، برانگیخت ، خود بخوبی نمایانگر سرشت طبقاتی و روحیه تعرضی طبقه ای است که رسالت براندازی نظام ستم و استثمار و برهائی جامعه نوین را دارد .

روز ۴ فروردین ۱۳۶۱ ، روزی است که رفیق فرشاد به همراه تعدادی از همزمان خود به محاصره دشمن افتاد . قهرمانانه و تا آخرین گلوله جنگید و با خروش رگبارش بر سر دشمن ، سرود زندگی را با نواهی آتشین ، هرچه رساتر بگوش خلق در بند خود رسانید . و آنگاه خود بدست خویش خاموش گردید .

اکنون رفیق جواد رجبی ( فرشاد ) در کنار ما نیست ، اما یادش و راهش همیشه با ما است و وجودش در مبارزه ملیونها توده زحمتکش ، حیاتی جاودانی دارد .

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد !